کتاب درس مشریان

انشاء لبیبان مجرا

مولوی امانت علی

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش و نیایش مر احدی را که کاتب فصاحت بیان خرد
دانشوران از تحریر انشای ثنای بیکرانش چون قلم سر گردانست
و منشی بلاغت نشان دانش خرده وران از تقریر املای
وصف بی پایانش خامه وار بریده زبان * قطعه * صانعی کز
کمال عز و جلال * در ثنایش زبان ناطقه لال * آنکه کنه
[illegible] برتر * از قیاس و گمان و وهم و خیال * تقدس صفاته
عن احاطة ترقیم الاقلام * وتنزه ذاته عن ادراک ذوی
الافهام * و تحفه درود و بر آن عاقبت محمود که آیت فرض
هدایت * وما ارسلناک الا رحمة للعالمین * گلی است
از گلشن افضال او و منشور لازم الوثوق * لولاک لما
خلقت الافلاک * حرفی است از دفتر کمال او * رباعی * آن

مالک ملک شرع و دین بود * کشاف دقایق یقین بود *
براوج پیمبری و آدم * وز رتبت ثری بما و طین بود *
وعلی آله العظام و اصحابه الکرام * اما بعد من هیچمدان
خوشه چین خرمن ارباب سخن را که از جفاکاری سپهر بی مهر
* نظم * خاطر آشفته دارم و دل سرد * لاله سانم
بداغ محنت و درد * ید من بمراد دل نرسید * فرحت
از من برخ نقاب کشید * هیچ گاهی ز فضل ناممود * شاهد
نیکوئی رخم ننمود * از سموم غم بباغ وجود * هرگز این
غنچهٔ دلم نه کشود * مثل من نیست در جهان ثانی *
حرف خوانی ز لوح نادانی * مکه عیبم همه ز سر تا پای *
در هنر کی شوم سخن آرای * فهم نام کنی به نهج مشگرف *
از سر مصرعه او تو گیری حرف * در هنگام طالب العلمی
بامدهٔ قنوج که بدیدهٔ تنگ ظرفان خرده بین مشکل
قبوح می در آید و به چشم دانادلان سخن آفرین صورت
فتوح می نماید فی فی مقابیست خریش آگین که عام بعمل رضا لسان
عظیم الشانش علم بر آسمان افراخته * و خطهٔ ایست

دل نشین که عمل بعلم عالمانی برفیع المکانش مشعل آفتاب
را درخشان ساخته * هدایت پیشگان راست گفتارش
معجزه آموز عیسوی * و صداقت اندیشگان درست
کردارش چراغ افروز موسوی * مهندسان دوربینش از
سمک تا سماک کاشف اسرار * و منجمان دقیقه گزینش از ثری
تا فلک الافلاک واقف اسرار * شاهدان جادو طرازش
بتازه ادائی تسخیر دل پاکان نموده * و گلعذاران سحرسازش
بهانه صدائی شکیب از دل قدسیان ربوده * هنگام
سطوع شمع جمال خوبانش چراغ آفتاب را شام بی اختیار
بر زمین می اندازد * و وقت طلوع مهر عارض سیمین برانش
صبح گوهر انجم را نثار می سازد * رباعی * بهر کوچه اش
گل رخان ره نوردد * تو گوئی گلستان شده کوچه گرد * همه
حسن سنج و لطافت اساس * بآئین گل گشته رنگین لباس *
همانا نیست گنجای طرازش سد سکندری تواند بست * و بهشت
اینست که مدح پردازش بر مسند جم تواند نشست * سخنش
به گشائی چون چهره پری رویان هوش روش سازدیده امید *

وشامش بعطر شمائل چون زلف مساس مشکبویان و گلش را
دست آوازگردن خورشید * ولافت انهارش چشمه کوثر
را آب داده * وطراوت اشجارش ابواب فرح بروی
نظارگیان گشاده * بیت * زهی صفای عمارت که دیده
تماشایش * بدیده باز نه گردد نگاه از دیوار * و فور خواهش
دوستان محبت اساس دقیقه شناس که هنگامه موافقت گرم
میداشتند * و تخم محبت در مزرع دل می کاشتند *
بر آن آورد که باجتماع مکاتیب مرسوله که بخدمت بزرگان
و عزیزان اتفاق افتاده بود پرداخته * و به ترتیب مرغوب
جمع نموده گلدسته انجمن سازد * که هرگاه گردش دوره دوار
چون حروف خود از بساط صفحات قرب حضور دور
گرداند * در زمان مفارقت یادگاری بماند * این قایل
البضاعت بحکم واجب الاطاعت هر همه را فراهم
آورده این کتاب را مسمی بجامع القوانین نموده
* به چهار فصل * مرتب ساخت * و بطوالت کلام که باعث از
دیاد حسن تمام می داده پرداخت * فصل اول

در مکاتیب * فصل دوم * در رقعات * فصل سیوم *
مشتمل بر دو قسم * قسم اول * در مراسلات تهنیت آمیز *
قسم دوم * در مکاتبات تعزیت انگیز * فصل چهارم
در آداب و القاب و خاتمهٔ کتاب * اگرچه نظر بر غایت
مناسبت آن بود که آداب و القاب را داخل فصل
اول می نمود لیکن از انجا که باعتبار قول هو الاول هو الآخر
اول باخر نسبتی داده در فصل آخر تحریر یافت و برین تقدیر
اطراد نکتهٔ دل پذیر در مکاتیب صغیر و کبیر ناگزیر است
التماس از صبح نفسان معنی رس و معنی رسان صبح
نفس که از خطا بعین عطا چشم در ابرو نمی گذارند و از
[illegible] در کمال خوبی عیب را هنر می پندارند آنست که به مقتضای
[illegible]ی کلام خیر الانام اَلاِنسانُ مُرکَّبٌ مِنَ الخَطاءِ وَالنِّسیانِ
* بیت * بقدر وسع در اصلاح کوشند * وگر اصلاح
نتوانند بپوشند * مکتوب اول * بجناب ارشاد مآب
قدوة السالکین زبدة العارفین یگانهٔ حضرت
[illegible] مقرب بساط احدیت مقبول بارگاه بیچون

میان شیخ پیر محمد زینت بخش صلوات تحریر یافت * بیت *

آرزو دارم که خاک آن قدم * طوطیای چشم سازم دم بدم

کمترین عقیدت گزین خلیفهٔ طالب العلم آداب [illegible]

معتقدانه و آداب کورنشات نیازمندانه بجا آورده

بموقف عرض حاشیه بوسان بساط فیض مناط انجمن هدایت

موطن آن قبلهٔ ارباب تحقیق و توحید * و کعبهٔ اصحاب تفرید

تجرید * مخزن لطائف انسیه * معدن معارف قدسیه * کریم الاخلاق *

عمیم اشفاق * حضرت پیر دستگیر مد الله ظلال جلاله و افضاله

میرساند اگرچه بحکم بیت مولوی جامی * بیت * نه تنها عشق

از دیدار خیزد * بسا کین دولت از گفتار خیزد * این

فدوی جان نثار از مدت بسیار آرزوی پای بوس ناصیه

سایان آستان فیض نشان که اکسیر مس وجود و فروغ

بخش پیشانی سجود است فوق الحد دارد لیکن * بیت *

ز بس بمکتب غم عشق لاغری کردم * تنم چو کاغذ مسطر

کشیده می ماند * قطع مسافت بعید مد دشوار داشته

از حصول این دولت فیض وصول هم دست حرمان

حرمان است و علاوهٔ این حالت پر ملالت آنکه این شکسته بال
تا مدت یک سال بسبب آزار چشم که از هر بن موی شعلهٔ
آتشین سر بر میزد و حالتی داشت که به کس مبادا و هیچ کس
مبینا و الحمد لله که درین ولا بتوجهات کریمانه که یمین و یسار
این خاکسار سراپا انکسار بود سیلاب چشمی زایل شده
اما از بار غبار چشم که تا حال باقی به تیرگیست سبکدوش
نگردیده معهذا * رباعی * صبری نه که از عشق بپرهیزم من *
بختی نه که با دوست در آمیزم من * دستی نه که با قضا در
آویزم من * پائی نه که از میان بگریزم من * درینصورت
به مقتضای فیض عام آن قبلهٔ انام امیدوار است که
آفتاب توجّه خاص در باب این ذرهٔ بی مقدار تابد هر آینه
از گرداب اضطراب مناص یابد * مصرع * یک نظر فرما
که مستغنی شوم ز ابنای جنس * پیوسته خورشید هدایت
بر اوج و دریای عنایت موج در موج باد * مکتوب
دوم * بگرامی خدمت فیض موهبت مشفق مهربان عمیم
الاحسان مجمع الفضائل منبع الفواضل مرشد کامل هادی

آگاه دل حضرت حافظ جیو مد الله ظل کماله و نواله مشتمل بر
استعفای جریمه و استدعای رقیمهٔ کریمه تحریر یافت * بیت * تویی
مقصود دگر مشغول غیرم * تویی معبود دگر نزد یک دیرم * ملک علا
پاش خطاپوش * وای جرم بخش عذر نیوش * ذرهٔ بی مقدار که
تا این مدت خود را بارسال عرائض فرایاد ضمیر فیض آباد
آن قبلهٔ مسترشدان راسخ الاعتقاد و کعبهٔ مستفیدان
واثق الانقیاد نداده نه آن بود که در اداء لوازم فدویت که
لازمهٔ عبودیت کیشان عقیدت اندیش و طریقهٔ عقیدت
اندیشان عبودیت کیش است قصوری راه یافته بل از
رهگذر کمال انفعال اینکه دست آمدن از سعادت
اندوزان حضور موفور السرور در رخصت نشده
نتوانست که حقیقت حال خود را بقلم آورد * رباعی * د
شب و روز قرین دلم است * لطف و کرمت گوشه
نشین دلم است * از حلقهٔ بندگیت بیرون نروم * ب
تا نقش حیات در نگین دلم است * ضمیر آگاه کیمیا ئین
عقیدت گزین هیچ سعادتی به از این نمی داند که خاک قد

خاک قدم پاک را که طوطیای دیدهٔ اولوا الابصار است سرمهٔ چشم خود گرداند بحکم آنکه اگر آفتاب تابان ذرهٔ بی جان را باکرام شاد نماید چه دور و اگر سلیمان زمان مور چهٔ بی زبان را به پیام یاد فرماید چه قصور امید وار است که در بادهٔ رفع نداست این سراپا ملامت نوازش نامهٔ فیض آمود مزین بمهر خاص که چشم سرمه ناک شاهد مقصود تواند بود شرف ورود یابد که این مسکین بی تمکین سر افتخار بفلک ساید و شادان و فرحان باز بخدمت باریافتگان حضور آید

* بیت * گر شود لطف و کرم در شان من * جلوهٔ طاعت دهد عصیان من * سایهٔ بلند پایهٔ هدایت وارشاد * تا یوم التناد مخلد و مستدام باد بحرمة النون والصاد

مکتوب سیوم در جواب عنایت نامهٔ فیض شمامهٔ

قبلهٔ ارباب فضائل و کعبهٔ اصحاب فواضل حضرت میان جیو زینت بخش بالکرام ارقام یافت * رباعی * گرشاه نقد بگدائی بکند * وز لطف نظر به بینوائی بکند * از دست گدای بی نوا ناید هیچ * جز آنکه بصدق دل دعائی بکند * ذات قدسی صفات آن مجمع

فیوضات سبحانی منبع علوم روحانی کاشف دقائق معقول و
منقول واقف حقائق فروع و اصول مقتدای کاروان منازل
تحقیق پیشوای رهروان مراحل تدقیق مهربان سراپا لطف
و احسان فیض بخشای عقیدت انتمایان عبودیت گرا
و هدایت فرمای عبودیت گرایان عقیدت انتما باد کمترین
فدویت گزین خلیفه طالب العلم بعد ادای تسلیمات فراوان
و کورنشات بی پایان معروض بسعادت اندوزان حضور
موفور السرور می گرداند که بورود سرفراز نامهٔ نوازش آمود
مشتمل بر اطلاع ماند و بود مقبول درگاه صمد میان ابو محمد که مرقوم
قلم فیض توام گردیده بود جبین نیاز بسجود معبود حقیقی سوده قبله گاها
میان ابو محمد خود راه عدم اخلاص در پیش گرفتند و با
به بنده خبر شود بطالب العلمی قصبات رفتند و پاس
نکرده قرار دادحضوری را برباد دادند و ابواب غم و الم
بر روی دوستان همدم کشادند و مشتاقان یکدل و یکجهت
را در ششدر مهاجرت گذاشتند دوعا باشند و رشته
مواصلات مخلصان صمیم القلب گسسته با آشنایان جد

حدیدها نگانهٔ موافقت گرم ساختند و نظر بر این نکردند که در
محبت و صداقت تجاوز یک نقطه تحت کشیدن و صورت
صد آفت دیدن است غرض که حکایت شکایت آن
عزیز که با این مهربانی های آن حضرت از خدمت فیض موهبت
جدا شدند به تحریر قلم نمی گنجد و بمیزان بیان نمی سنجد ضمیر آگاه
بحکم آنکه * بیت * نخواهد این چمن از سرو و لاله خالی ماند *
یکی همیرود و دیگری همی آید * از رفتن ایشان بر دل فیض
منزل که نمونهٔ لوح محفوظ است غباری نخواهد نشست و شرح
دل پذیر معمای بی نظیر مقبول کونین میر سید حسین نور الله مرقده
نقش بر داشته مرسول داشت بنظر فیض اثر خواهد گذشت
حقیقت این بود که عرض نمود ظلکم ممدود باد بحق ملک الودود

* مکتوب چهارم فراق نامهٔ جان گداز بخدمت یار دلنواز
سراپا ناز نگارش یافت * بیت * حسن تو همیشه در فزون
باد * رویت همه ساله لاله گون باد * تا وسمهٔ مشکبار حاجبه
مویان نازنین تسکین بخشای خونین جگران سپهر بی مهر و صفحهٔ
رخسار مهوشان زهره جبین رشک افزای مهر

است بهار جمال آن طراوت بخش گلشن آمال و امانی) نضارت ده حدیقهٔ عیش و کامرانی) گلگونهٔ عارض خوبی (خال چهرهٔ محبوبی (سواد دیدهٔ وداد (سرمهٔ چشم اتحاد (مقبول ایزد جهان آفرین (میان شهاب الدین رنگ افروز گل و ناله آموز بلبل باد * بعد ادای مراتب سوز و نیاز جاذبی که آتش انداز کاشانهٔ دانش و آگهی است باظهار حقیقت حال زمان هجران می پردازد و دل را از شدائد ایام حرمان خالی می سازد جانان بآن قامت سرو رفتار که در چمن رعنائی شاداب است و بآن سنبل گره دار که بصد زیبائی زنجیر گردن آفتابست و بآن قوس عنبرین که بجهت صید امن و امان دل ناشکیبان را زه کشیده و بآن نرگس مست خواب که در سایهٔ چتر مشکین تکیه بر گل زده و بآن مژگان فتنه کیش که ناوک سینهٔ امید است و بآن خال مشکین که مردمک دیدهٔ خورشید است و بآن دهان غنچه آئین که راه اندیشه در و گم است و بآن لعل شکر خند که پیوسته چون گل صبح در تبسم است که تا از بزم وصالت مانند حلقهٔ در

در بیرون شده ام قامتم چون هلال ابروانت از غم خمیده
و تنم چون موی زلفت هزاران هزار پیچ و تاب دیده از
بار گران ناتوانی سرم چون حلقه با قدم همراز است و دلم چون
لب نی با حدیث آه و ناله دمساز گوهر اشکم چون صیت جمالت
آویزهٔ گوش ماهی گشته و دود آهم چون زلفت شکایت
بر ماه هاله زده باغبان قضا و قدر نهال وجودم را در حدیقهٔ گیتی
مگر جهت باد صرصر فراق پرورده و چمن طراز روزگار
ریاحین عیشم را از چشمهٔ غم آب داده که غنچهٔ سربستهٔ
دلم از نسیم نوبهاری نمی‌گشاید و چمن طبعم از گریهٔ ابر آذری
بخنده نمی‌گراید * بیت * ز جوش گریه اشکم گشت گلگون *
شد از مژگان من فوارهٔ خون * خوش آن ساعت مسعود
[illegible]ان محمود که خاک آستان دولت نشان را طوطیای چشم
ساز و سینهٔ محنت کشیده را از غم و الم جدائی پردازد
و دل غمدیده بوسیلهٔ قاصد و پیغام نامهٔ محبت رو برو سراید و
زبان اخلاص بیان حکایت فراق و داستان بی پایان اشتیاق
به تفصیل ادا نماید * نظم * تو باشی از غرور حسن مدهوش * من از حیرت

کنم خود را فرا موشش * به عشوه بشکنی مهر دهانم * کنی گویا چو چشم خود زبانم * بگویم قصهٔ بی خوابی خویشش * بخوانم نامهٔ بی تابی خویشش * جوابی بشنوم زان لعل سیراب * که از بزم وصالت بهره می یاب * مکتوب پنجم * بدوست سراپا مغز بی پوست صادق الوداد میان محمد مراد کانی که فرستاده بودند برسید آن تحریر یافت * بیت * زهی سعادت آنکس که یار ش آرد یاد * کند ز بند غم و محنت الم آزاد * پیک تیز گام آن مقبول الانام گل گلزار معانی بابل شاخسار نکته دانی شهسوار میدان سخنوری بهار بوستان نکته پروری زاد بیه عمره و قدره در فرخنده ایام به محبت کیش ستهام کانی که خجالت ده ابروی مهوشان دلارام بلکه هلال مثال انگشت نمای خاص و عام بود رسانید و خاطر این حلقه بگوشش را که بگوشهٔ هجران هدف تیر حرمان بود از گرانبار کشاکش حزن و ملال سبکدوش گردانید * بیت * بسی حد بلندم ز احسان دوست * دل و جان من هردو قربان اوست * قسم باسم پروردگاری که رشتهٔ جان در قبضهٔ قدرت اوست اگر این گوشه نشین زاویهٔ

زاویه حرمان در مقابل این عطیهٔ مرضیه تیر قامت ناتوان را
کمان ساز درواست واگر بمیدان وفا در آمده بسی سر قربان
نماید بجاست تا قوس قزح بهزار نگار رنگ بر صفحهٔ زرین چرخ
برین بیاراید و عطارد در قلم رد و قبول بر تختهٔ جبین اهل زمین
ثبت نماید توقع که سهام آرزوی آن افضل الکرام بهدف مرام
مقارن باد * مکتوب ششم * در جواب تلمیذ بر تمییز عبد العزیز
تحریر یافت * بیت * ادب تاجیست از لطف الهی *
بنه بر سر برو هر جا که خواهی * مکتوب بهجت اسلوب آن
نادر العصر سرورق نسخهٔ اختصاص مجموعهٔ وفا و اخلاص مشتمل بر
صلاح پرسی قصد طالب العلمی قصبات که بعد انجام ایام
شب برات صورت بست و رسید خاطر را قرین اصناف مسرت
و شادمانی گردانید اگرچه این کاسه قماش امتیاز سفید و سیاه ندارد و
اما بهر حال این مشتاق سوختهٔ آتش فراق کم و بیش بر حرف دوستانه
که بعقل ناقص خود معقول می پندارد نظر نموده بی تکلفانه بقلم می آرد و آن
این ست که طالب صادق که ظاهرش همرنگ باطن است بمقتضای
کلام خیر الانام اطلبوا العلم ولو کان بالصین تاریخ شدت غربت بر

خود پسند و گنج مطلوب بر ندارد و تا علم وار کمر خدمت
بر میان جان نه بندد دامن مقصود فراچنگ نه آرد آری تا شمشیر
از نیام بر نیارد در معرکهٔ مردان سرخ رو نشاید جان من اگر
بموجب خبر خیر البشر السفر وسیلة الظفر زیر دستی پای مال از زاویهٔ
خمول سر واکرده شد اید سفر را که ضرورت سفر دارد و بر خود
نگزیند هر اینه به تحصیل کسب کمال بالادستی بر ابنای جنس خود
نه بیند برادرم بحکم آنکه تا این کس تیر وار از قوس خانه
بر نجهد بهدف مراد سر نهد * بیت * بسفر رفتنت مبارک باد *
بسلامت روی و باز آئی * الله تعالی آن یگانهٔ روزگار را از
دست اختلال آفات و دور و دوار که در قیمتش ابتر است
بر کنار داشته بعلمی که باوجود خرج ترقی پذیر و رسا ناد و بعمل
آن و در زمرهٔ مقبولان خود گرداناد * مکتوب هفتم در شکایت
سپهر بی مهر و استدعای نامهٔ محبت شمامه تحریر یافت * رباعی *
ما گرچه بپا شکسته بصحرا نشسته ایم * اما ز آب دیده بدریا
نشسته ایم * آغشته صد هزار کدورت بزیر چرخ * مانند
دُرد در ته مینا نشسته ایم * بر ضمیر صداقت پذیر آن یگانهٔ آفاق

آفاق مجمع اخلاق میان شیخ اسحاق پوشیده مباد دوستدار
سراپا نیاز از ان باز که از بساط انبساط حضور دور افتاده
است دست بر دهل مهیل دوره ستم پیشه فرزین بند منصوبه
چشم داشت داده هزاران هزار اسپ جور و جفا بر جان
ناتوان تاخته ابواب رنج و عنا بر دل ناشکیبان کشاده پیاده وار
سراسیمه ساخته درین صورت اگر نسیم عنبر شمیم توجه عمیم
برگشت زار امید مشتاقان زار وزد و خاطر مخلصان قدیم را
چون گل شگفته گرداند هر آئینه بازی محبت محبان صمیم قائم
ماند * مصراع * شاهان چه عجب گر بنوازند گدا را * تارخ بساط
زمین و زمان از تاب آفتاب درخشان باشد بقایات بیغایات
ایزد سبحان توسن بهجت و آرام رام باد * مکتوب هشتم بهاریه
که بموجب فرمایش عزیزی بقلم آمده بود تحریر یافت * وقت
است که گل برفکند پرده ز رخسار * زان ساخته ز فانوس چراغی
بدر آید * از ان جا که باغبان قضا و قدر چار چمن گیتی را
بترشحات سحاب مکرمت به گلهای متنوعه زیب و
زینت بخشیده سیراب گرداینده آرزو داده که حرفی چند در

وصف شاهدان چمن وشگفتن [illegible] پژمردگان را سرمایهٔ
بهجت ونشاط واندوه‌گین خاطران را پیرایهٔ مسرت وانبساط
است بر روی قلم آرد وبر حدیقه پیرایان بهار معانی ونغمه پیرایان
گلزار نکته دانی پوشیده مباد که درین وقت خوش وموسم
دلکش که نسیم عنبر شمیم طراوت بخش نوباوه های رنگین است
وخسرو گل بصد ناز وتجمل بر تخت چمن نشسته وسرو با هزاران
تدرو چون خادمان کمر بسته با جان غم آلود باغبان حال این
مقوله ادا نموده * بیت * سرو در باغ بیک پای ستادست دگر
* بر کاب تو بود گر بودش پای دگر * وسوسن کبود پیراهن
با هزاران زبان شوق ونیاز در گفتگو * بیت * در روش حسن
وناز هست بس خوشنما * غمزه بطرز ستم عشوه برنگ جفا *
ولالهٔ خونین پیاله باداغ دل مقدمهٔ حسب حال خود را در
جست وجو * بیت * لبالب است زخون جگر پیالهٔ ما * دم
نخست چنین شد مگر حوالهٔ ما * ونرگس مجنون وار
بتماشای لیلی گلزار از دو دیده چشم کشاده این نکته
موزون مبالغ وقت بیرون داده * بیت *

* بیت * باز آی که در سوز و گداز م بینی * بیداری شبهای
دراز م بینی * و سنبل مشکین با وجود پیچ و تاب از عتاب
گلی در دعاگذاری * بیت * از بهر دفع چشم بد از روی
خوب تو * سیارها سپند شوند مجمر آفتاب * و سمن سیمین بدان
بتلافی لوازم و آداب جان سپاری ادا نموده * فرد *
باز آمدم که سجده این خاک پا کنم * گر طاعتی قضا شده باشد
ادا کنم * در چنین حین نضارت آگین بلبل ترانه ساز با دل
آرزومند در سوز و گداز و از خموشی گل سراپا بانه باجان
مستمند سخن پرداز * بیت * تغافل تو مرا به نماید از لطفت * که
آن بهر کس و این خاص از برای من است * گاهی از بهار
وصال یار دامن دامن گل عیش چیده و گاهی از باد خزان
فراق صبح وار گریبان دریده و ساقی جام دلش از باده
مسرت و نشاط لبالب و دمی جان غمگینش از غایت بیهوشی
بهجت و انبساط در طلب و زمانی چون گل باشگفتگی هم آغوش
ترنم گویان و لحظه چون غنچه با تنگدلی در جوش و مشوق جویان
* بیت * دو گونه رنج و عذاب است جان مجنون را * بلای

وصف شاهدان چمن و شگفتگی [illegible] دگان را سرمایهٔ
بهجت و نشاط و اندوه‌گین خاطران را پیرایهٔ مسرت و انبساط
است بر روی قلم آورد بر حدیقه پیرایان بهار معانی و نغمه سرایان
گلزار نکته‌دانی پوشیده مباد که درین وقت خوش و موسم
دلکش که نسیم عنبر شمیم طراوت بخش نوباوه‌های رنگین است
و خسرو گل بصد ناز و تجمل بر تخت چمن نشسته و سرو با هزاران
قدر و چون خادمان کمر بسته با جان غم آلود باغبان حال این
مقوله ادا نموده * بیت * سرو در باغ بیک پای ستاده است اگر
* بر کاسب تو دو دیگر بود شش پای دگر * و سوسن کبود پیراهن
با هزاران زبان شوق و نیاز در گفتگو * بیت * در روش حسن
و ناز هست بسی خوشنما * غمزه بطرز ستم عشوه برنگ جفا *
و لالهٔ خونین پیاله با داغ دل مقدمهٔ حسب حال خود را در
جست و جو * بیت * لبالب است زخون جگر پیالهٔ ما * دم
نخست چنین شد بگر حوالهٔ ما * و نرگس مجنون وار
به تماشای لیلی گلزار از دوده چشم گشاده این نکته
موزون باغبان وقت بیرون داده * بیت *

* بیت * باز آی که در سوز و گدازم بینی * بیداری شبهای درازم بینی * و سنبل مشکین با وجود پیچ و تاب از عتاب گلی در دعا گذاری * بیت * از بهر دفع چشم بد از روی خوب تو * سیاره اسپند شوند مجمر آفتاب * و سمن سیمین بدن بتلافی لوازم و آداب جان سپاری ادا نموده * فرد * باز آمدم که سجدهٔ این خاک پا کنم * گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم * در چنین حین نضارت آگین بلبل ترانه ساز با دل آرزومند در سوز و گداز و از خموشی گل سراپا بانه با جان مستمند سخن پرداز * بیت * تغافل تو مرا به نماید از لطفت * که آن بهر کس و این خاص از برای من است * گاهی از بهار وصال یار دامن گل عیش چیده و گاهی از باد خزان فراق صبح وار گریبان دریده و ساعتی جام دلش از بادهٔ مسرت و نشاط لبالب و دمی جان غمگینش از غایت بیهوشی بهجت و انبساط را در طلب و زمانی چون گل باشگفتگی هم آغوش و ترنم گویان و لحظهٔ چون غنچه با تنگدلی در جوش و معشوق جویان * بیت * دو گونه رنج و عذاب است جان مجنون را * بلای

صحبت لیلی و فرقت لیلی * [illegible] که داستان
آتش ریز عشق به تحریر درنیاید و این مایه مشغله خیز تقریر را
نشاید * بیت * قلم بشکن سیاهی ریز کاغذ سوز دم در کش *
حسن این قصهٔ عشق است در دفتر نمی گنجد * مکتوب نهم بنوشت
گرامی خلاصهٔ خاندان اصطفا نقاوهٔ دودمان ارتضا شمر اصبت
پناه نجابت دستگاه میر سید خیرالله بانگرامی تحریر یافت *
بر ضمیر منیر خورشید نظیر آن زینت افزای محفل سخن و رونق
بخشای مضامین نو و کهن نگاه آموز چشم بینش چراغ افروز
بزم آفرینش نمک خوان اهلیت مردمک دیدهٔ قابلیت
مبدع قوانین مروت مخترع آیین فتوت مجمع الاخلاق منبع
الاشفاق اختر منیر برج نقابت گوهر بی نظیر درج نجابت
واضح و لائح خواهد بود که وصول مژدهٔ بهجت افزای اینکه
در انجام ایام مه صیام که وعدهٔ بعید نیست کلبهٔ احزان
تهی دستان صورت و معنی را بقدوم مسرت لزوم رشک
گلستان سازند و سلسله جنبان بزم نشاط و شیرازه بند مجموعهٔ
انبساط کردند * رباعی * ای آمدنت باعث آبادی ما * ذکرو

تو بو وز مژده شادی [illegible] که تا بشارت سازم * قربان سر تو باد آزادی ما * اگرچه در عالم معنی دیده بوساطت باصره نظر بر روی شاهد مقصود می گشاید و دل غم دیده بی منت معانقه جسمانی مشاهده روحانی می نماید لیکن بحکم آنکه * بیت * وعده وصل چون شود نزدیک * آتش شوق تیزتر گردد * دوستدار سراپا نشاط از غایت اضطراب در شاهراه انتظار * مصرعه * چون گوش روزه دار بر الله اکبر است * مسبب حقیقی زودتر لطیفه برانگیزد که حجاب نامه و پیام از میان برخیزد * بیت * بی تو جان قطره ایست بر لب شوق * در تو دیر آمدی چکید اینک * کاغذ پیام گردید و نم انجا رسید و سر بشکست * مکتوب و هم در جواب محبت و صداقت پناه فضیلت و دستگاه مقبول بارگاه رب غفور میان عبد الشکور پسر شیخ نور متوطن بلده فاخره جونپور مشتمل بر جفا کاری فلک ستم کیش و دل آزاری دور جور اندیش تحریر یافت پور رود رقیمه شوق آمود که بعد انقضای مدت کثیر مصحوب شیخ مسعود نگارش یافته بود اگرچه در بادی النظر دل اخلاص منزل را

مسرور و مبتهج ساخت اما به مطالعهٔ حقیقت حال ایشان که
با وجود چندین تکاپوی هنوز روز اول است در گرداب
اضطراب انداخت ای عزیز سراپا دانش و تمیز از گردش
گردون دون جز ستم ناهنجار که دانا بمکر و حیله اش گرفتار
و نادان را پایهٔ خم سما است نمی توان حرف زد که درین
روزها که بازار نادانی و ناقدردانی است پست فطرتان کج نهاد که
از غایت نافهمی فرق میان حسن و قبح نمیدانند و برغم کسب کمال
سر به فلک می کشند و مانند حوصلگان و الانژاد که از نهایت
دور بینی سر نوشت انجام را از ناصیهٔ آغاز می خوانند بجای
آب زلال جام درد آمیز درد می چشند * قطعه * اسپ تازی
شده مجروح بزیر پالان * طوق زرین همه در گردن خر می بینم *
ابلهان را همه شربت ز گلاب و قند است * قوت دانا همه
از خون جگر می بینم * معالجی کجاست که معدهٔ فاسد زمانه را از
اخلاط فاسده و اوصاف ذمیمه پاک و صاف نموده باصلاح
آرد و نوشدارو که در ازالهٔ امراض نادانی و ناقدردانی
سپهر بی مهر اعجاز عیسوی بکار برد مهر حال مقتضای دانش و کمال

کمال آنست که مبادی ایام زندگانی همه وقت بگشاده پیشانی
در عیش و کامرانی باید بود و گل و خار عشرت و عسرت را
کاشته باغبان حقیقی انگاشته لب بچون وچرا نباید گشود
* بیت * بدرد و صاف ترا حکم نیست دم درکش * که آنچه
ساقی ما ریخت عین الطاف است * الله تعالی بمراتب عالی
رساناد و یاد و مقصد ارزان راسخ الود اراد از ضمیر خلاقت
تصویر آن یگانه کارخانه تقدیر ... بگرداناد * مکتوب
یازدهم بخدمت ... پناه ... شیخ امان الله
متکفل به رسیدن ابیات تازه ... و سفارش دوست
صد است مشحون تحریر یافت * نتایج طبع صافی و ذهن وافی
آن صورت دان معنی و معنی شناس صورت که دانش وران
نکته پرور و راحتی است قابل و نکته پروران دانش ور را
معیاری است کامل بهجت افزای دلهای حزین و مسرت
پیرای خاطرهای اندوه گین باد بعد ابراز لوازم شوق که گذارش
تو نگارش نمی پذیرد و در معرض بیان جا نمی گیرد مشهود ضمیر
فیض آمود می گرداند که رباعی طبع زاد آن مجمع مروت

دوازدهم فتوت واتحاد که هر چهار همراه عیش چون اربع عناصر حکم مساوات داشتند هنگامی که از نظم و نثر تعین ناشد نکته انتخاب بر کنار بوده فرومی گذرانید این غزل خوان بیت الحزن جدائی و تنهائی راهمدوش شادمانی تازه و هم آغوش کامرانی بی اندازه گردانید * بیت * بمانا د آن دوست کو دوستانرا غذائی دل و راحت جان فرستد * مرحبا که هم برین آئین ضیافت شیع مخزون باشعار تازه مضمون که از قلم مریم شکم آن مقبول بارگاه بیچون سر زند لازم شناسند سخن پناها چون دوست محبت گزین محمد امین بجهت معامله چند قطعه زمین که در سرکار فیض آثار صدر رفیع القدر دارد بگرامی خدمت میرسد یقینکه در انجام کار آن یگانه روزگار این دوستدار سراپا انکسار را رهین منت بی شمار تصور خواهند فرمود * بیت * بود تا خاطر از فکر سخن شاد * وی تو مامن اهل سخن باد * مکتوب دوازدهم بخدمت ثقابت و اقبال پناه نجابت و اجلال دستگاه میر سید مظفر امین پرگنه انوپ نگر مشتمل بر استدعای واگذاشت غله محصول زمین پروانه جات تحریر یافت

یافت * بیت * شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار *
که اگر خار و اگر گل همه پروردهٔ تست * پیوسته مسند دولت
و اقبال دوستادهٔ حشمت و اجلال بوجود منبع الجود آن
مشفق مهربان مکرم عمیم الامتنان میر صاحب زاد الله عمرهٗ و
قدرهٗ زیب گیر و زینت پذیر باد خیراندیش عبودیت
کیش خلایق طالب العلم بعد از ادای آداب تسلیمات بندگی
سمات خود را فرایاد ضمیر صافی پذیر سعادت اندوزان حضور
موفور السرور رسید هد اگرچه این فدوی باستماع خوبی های
ذاتی و صفاتی آن ملاذ مهربان غایبانه آرزوی ادراک ملازمت
سراپا بهجت در سر دارد لیکن بموجب آنکه کل امر مرهون
باوقاتها حصول این دولت فیض وصول را موقوف
بر وقت دانسته بمدعای واجب العرض می پردازد که چون قبل
ازین رقعت و امانت پناه شیخ محمد امین از رهگذر عدم وجه
کفاف متعلقان این کمترین سند موازی سی بیگه زمین که در سواد
موضع رسول آباد بشرط رضامندی مالکان بمهر خاص باین قلیل
البضاعت عنایت نموده بودند چنانچه محصول یکفصل

در ایام بحالی ایشان بوابستگان آیین پریشان رسیده بود
بعد ازان که این هیچ مدان از غایت شوق کسب کمال علم
با عتماد مهربانی کمال عاملان حال و استقبال که البته بتقید بحال
بیکسان شکسته بال خواهند نمود و بمقتضای دریا دلی آب از
لب تشنگان بر نخواهند گرفت شد اید سفر که صورت سقر
دارد برخود اختیار نمود همدران اثنا پرگهٔ مرتوم بقدوم
میمنت لزوم مهر صاحب رشک چمن گردید ازان باز
باوجود قرض عام آن خیر الانام از محصول زمین مسطوره
تا انجا غهٔ نان طلب جان باعث یکدانه نرسیده * بیت * هر چه هست
از قامت ناسازی اندام ماست * ورنه تشریف تو بر بالای
کس کوتاه نیست * فقیر سان بیکسان سالها بست اگرچه از
ترشدت اثر محنت شاقهٔ فقر و فاقهٔ متعلقان روز هم چون
شب هجران جانگداز و شبم چون روز قیامت دراز است لیکن
شکر الله اینکه باریافتگان حضور بمقتضای وفور مهربانی علهٔ محصول
باضبط لها بجای محفوظ امانت نگاهداشته اند * رطب اللسان
و عذب البیان می باشد * بیت * چه غم دیوار امت را که

که دارد چو تو پشتیبان * چه باک از موج بحر آنرا که دارد نوح
کشتی بان * الحال این شکسته بال بکرم کمال آن قبلهٔ آمال
امید آن دارد که غلهٔ مرقومه محفوظ حوالهٔ مالکان موضع مسطور
شود و آینده را نیز متصدی توجهات کریمانه و مربیانهٔ آن
مشفق مهربان است * بیت * زمین و آسمان تا برقرار
است * بنام نیکت یادگار است * مکتوب سیزدهم *
در جواب دوست اخلاص اثر بجان برابر ابوالمظفر ترقیم
یافت * بیت * هم یک لحظه از یاد تو خاموش * فراموشی
شده از دل فراموش * مهجور صوری و موصول
معنوی که بتعداد محاسن اخلاق آن مجمع الشمائل محمود
الخصائل رَطبُ اللسان و عَذبُ البیان می باشد اگر شمه
از جوش و خروش باطن محبت مواطن به معرض بیان
آرد دهر آینه روی قلم تیرگی پذیرد و شعلهٔ آتش نامه درگیرد
بیت * ز شرح شوقم آتش در پر روح الامین افتد * اگر
ختم نامهٔ هجر تو بر بندم ببال او * لهذا جام دل قوی دو منزل را که از
بادهٔ شوق و آرزوی ملاقات بهجت سمات و مقالات فرحت آیات

آن نونهال چمن اقبال مالامال بود از ریزش و تراوش

بازداشته به مطلب پرداخت که به مطالعه مضمون خلّت مشحون

رقیمه الوداد خاطر منتظر را که به وصول مژده بهجت آثره آن

سرمایه مروت و فتوت روز و شب آگهی طالب بود

پیوسته مسرت تازه و هم آغوش شادمانی بی اندازه

ساخت * مصراع * ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی

* یقین است که آن برادر مهربان چرا از آنجا که به مغز سخن نغز

می رسند از شغل عربی و انشائی که هر دو ردیف موافق اند

خود را معطل نخواهند داشت و تحصیل و مشق خط که بر خط مهوشان

زهره جبین خط نسخ است و مشق شبانه روزی خواهند انگاشت

* بیت * کسب کمال کن که عزیز جهان شوی

هیچ نیرزد و عزیز من * اگرچه بآن عزیز سراپا

درین ماده حرف زدن حکایت بلقمان آموختن است

دلسوزی ... اتحاد و معنویت نمی گذارد که شان

می ... ع * هر چه در آینه دل است *

... نامه انشای محبت و اتحاد یاد ... داران

صادق الوداد است توقع که توالی و تواتر به مصحوب آیندگان
این حوالی به تحریر مکاتبات بهجت آیات مسرت افزای
خاطر مشتاقان خواهند بود چمن عیش و عشرت به نسیم عنایت
رب العزت شگفته و ریان باد * مکتوب چهاردهم در جواب
فضایل مرتبت فواضل منزلت خلاصهٔ خاندان مصطفوی
نقاوه دودمان مرتضوی باعث آرام مخلصان [illegible]
میر سید عبدالله مشتمل بر استعذار عدم اظهار لوازم اخلاص و
توقف تحریر مکاتبات مودت اختصاص ترقیم یافت * بیت *
* مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد * هدهد خوش خبر از شهر سبا باز آمد *
رنگین نامه که از حسرت آب و رنگش گل بر خود می‌پیچید و
از [illegible] ارشش بلبلان چمن [illegible] دماغ شوق
[illegible] دیده شگفته ترین زمانی [illegible] طراوت
افزای [illegible] ان خاطر دوستان گ[illegible] چه در باب
[illegible] مراسلات مرقوم قلم تلطف رقم بود معلوم نمود
سخن بها ها از آنجا که [illegible] ت رسمیه و مطالبه [illegible] از
[illegible] محبت [illegible] در افتاده است حا[illegible]

نامه بمواصلت مرفوعانی که انفصال جسمانی مانع آن نمی گردد اکتفا کرده باین می سازد و بآن نمی پردازد * بیت * رسول قاصد و پیغام و نامه حاجت نیست * که در میان من و تو همین من و تو بس است * اگرچه درین ایام شدت انجام از غایت بی برگی غنچه وار دل تنگ واز نهایت بی نوائی بابت مخالف در جنگ بوده سرسخن سرائی و خامه فرسائی نداشت اما بجهت عدم احتمال نسیان حرفی چند از سراسیمگی خاطر به نهج خرسندی بقلم آورد امید که خادم دیرینه را تقویم پارینه خیال نکرده هم برین منوال پاسخ ازانجانب بجهت اشتمال تسکین بخش خاطر مسکین خواهند بود تا گل نغمه آموز بلبل و بلبل هنگامه افروز گل است گلشن دولت واقبال و چمن فضل و کمال نضارت بخشای بهار روزگار باد * مکتوب

پانزدهم در جواب مکتوب بهجت اسلوب محمد یعقوب مشتمل بر استدعای توجه آن محبوب القلوب در باب حصول مطالب مرغوب تحریر یافت * بعرض میرساند رقیمة الاخلاص این مخلص مرا باختصاص را از بند غم و الم خلاص داده سرمایهٔ بهجت

بهجت و شادمانی دا ابنا دهادا ... مات کریمانه غایبانه بحال
این شکسته بال مبذول داشتن و معدن محبت و اتحاد
منبع الهداد بجهت حصول پیوند نو برگماشتن یاد از علو همت
کمال آن مرجع آمال میدهد * جزاکم الله خیراً * بیت *
الهی در جهان باشی باقبال * جوان بخت و جوان دولت جوان
سال * آری غیر از ذات ... سان
تا پرسان کیست که این قدر ... ال بی کسان ماید و
در انجام مهام خسته دلان سعی خصمانه فرماید و بحکم آنکه * مصراع *
در خانه اگر کس است حرفیش بس است * احتیاج
نیست که حرفی از اظهار مطالب بتکرار بر نگارد * بیت * آغاز
... * طرحی فکنده بعنایت تمام کن * حسب
حضرت میر ... در نگین بخط
... خلاصه اصفیا دیول سید عبد الرسول هر سول
... انجام ... دیگر که لائق دوستدار باشد متوقع الاشارت
... که ... شاد کام دا ...
... صدف گوهر ریز است کف دولت و اقبا...

فضل و کمال روز افزون باد • مکتوب مشارالیه هم بخدمت دوستی
که گاه گاهی مرتکب منهیات می‌شد و باغوای ارباب ضلالت
راه باطل می‌پیمود مشتمل بر احراز منهیات نصایح سمات
در ضمن مصطلحات علم صرف تحریر یافت • دال بین لفظ و
یاد تو معنی است • معنی از لفظ کی جدا باشد • ایزد متعال
ذات عدیم المثال آن مقصد و مرکز مرام آفاق را از آنچه باید
مغرور و بهرچه شاید مقرون داراد این کم ظرف که از
غایت اتحاد معنوی حاضر و غایب خود را جدا نمی‌پندارد
در اظهار مراتب صیغهٔ شوق که بنیران و آتش هجران
تفوق محبت معنوی وزن جنس کاسد دارد و مبالغه نموده جوش
و خروش خاطر را انقیاد ورمی آرد که شایستهٔ همت عالی
فطرت آن است که بمقتضای آیهٔ کریمه اَطِیعُوا اللّٰهَ و
اَطِیعُوا الرَّسُولَ دل خود را از خیالات ذمیمه نهی منکر که دلیل
ضلالت است اجتناب ساز و مردانه و مجردانه همت
را باصفا و باطن نوران ساخته بیزید تاکید باد ای لوازم امر
معروف بپردازد از روی که مرتضی که فتح باب مقصود است

است همه حرکات و سکنات را از فاعل حقیقی دانسته بموجب
بیت دلاویز * بیت * گناه گرچه نبود اختیار ما حافظ * تو در طریق
ادب کوش و گو گناه من است * نیک را بخدا و بد را بخود ضم
گرداند تا از طعن مجهول و صفان بعض العین که بزعم معهوز خود
ترجیحی و تفضیلی بخود می جویند و از غایت خفت عقل نابینا یانه
براه خطا می پویند صحیح و سالم ماند اگرچه الحال تلافی افعال
منصرفه زمان ماضی که بیشتر در هنگامه پردازی لهو و لعب
صرف شده بموجب * الانسان حریص فیما منع * محال
می نماید لیکن اگر طالب صادق توفیق ازلی یافته خود را اگر ده
والاشکوه حق پژوهان که از تعلق دنیای سراپا دور و برکنار
بوده بخاطر جمع مشغول بذکر واحد حقیقی می باشند ملحق گرداند
بحکم آنکه * الصحبة تاثیر * اثبات صفات روحانی و نفی خطرات
جسمانی نموده زمان استقبال را دور ضلال نگذارد
درین صورت شاید که دری از هدایت غیبی کشاید
صحبت پناها مودت دستگاها این همه مقدمات دلاویز را که
فی الحقیقت تازیانهٔ افعال آن سرمایهٔ امانی و آمال است

اگر خلاف قیاس [illegible] آرند تا که شام فراق
به صبح وصال ابدال یابد فراموشی را که در باب محبت
جائز نیست از دوستان واجب الحذف شنازند دولت
و بهجت روز بروز افزون باد * مکتوب نهم در خدمت
وصال [illegible] فواصل و [illegible] مقبول ایزد کریم میان [illegible]
[illegible] چو بود تشریف بیرون داشته [illegible]
تحریر یافت * بیت * بر هر زمین که بگذری ای نوبهار حسن
روید بجای سبزه بر آهت هزار چشم * مخلص [illegible]
هیچ عبارت شایسته که در وصف خوبیهای ذاتی و صفاتی آن
قدوهٔ سخن پردازان معنی طراز و زبدهٔ معنی طرازان سخن
پرداز بکار برده [illegible] دانش و آگهی [illegible]
این مصرعه [illegible] انشای توحید [illegible]
شاید نه قلم را به [illegible] مطلب می یابد از او [illegible]
هوش [illegible] خوش خرام مایهٔ جمعیت خاطری آرام [illegible]
[illegible] را در ظلمات هجران [illegible] و [illegible]
[illegible] آن حوالی را خضر مثال بهره مند صورت و صد

و معنی نموده اند همراه سیمگی خاطر بی تسکین را چه گوید و چه نویسد که در تحریر بیان پذیر نیست ❁ بیت ❁ ز سر بگذشت بی تو آب چشم ❁ یکی از سرگذشتم بی توانیست ❁ این نیاز مند دیرین همه جا و همه حال خیال آن سرمایهٔ فضل و کمال را مطمح نظر می دارد و در عالم معنی خود را از بهره اند وزان انجمن حضور می شمارد ❁ بیت ❁ گر دو دم از تو نقش توام در نظر بس است ❁ دل پیش تست دولت من این قدر بس است ❁ حقا که از غایت شدت انتظار ❁ بیت ❁ بجست و جوی خبر جانم از دریچهٔ گوش ❁ زمان زمان بسر راه کاروان آید ❁ در صورتی که چنین حال باشد امیدواران مشتاق را بشارت قیم خبر فرخنده اثر اینکه کدام روز بهجت افروز بقدوم میمنت لزوم کلبهٔ احزان منتظران سراپا چشم را رشک گلستان سازند یا خود فرمودن مرهم جراحت فرستادن آنست ❁ بیت ❁ بازآ که در سوز و گداز هم بینی ❁ بیداری شبهای دراز هم بینی ❁ هنگامهٔ روز بازار محبت یوسفی آن عزیز مصر معانی سرگرم باد ❁ مکتوب هیزدهم در جواب عنایت نامهٔ فیض

تمامہ مصدر مکارم اخلاق ... اشفاق اقبال و اجلال
پناہ شوکت و ایالت دستگاہ ... کریم الله زاد الله عمره
و قدره تحریر یافت * مثنوی * از طرف چمن نسیم اقبال
وزید *و ز گلشن امید گل لطف و مید * یعنی که ز حسن
... و بخت سعید * پروانۂ التفات عام تو رسید * گلشن
... ... ل و چمن حشمت و اجلال بذات مجمع ابر
... ... مات خلاصۂ خاندان مصطفوی نقاوۂ دو ...
مرتضوی رونق افزای مسند نقابت زینت بخشای و سادہ
نجابت مشفق قدر دان مکرم عمیم الاحسان میر صاحب سلمه الله
تعالی بر شحات الطاف ایزد متعال ذو الجلال طراوت
گیر و نضارت پذیر باد خیر طلب سراپا ادب خایف ... ...
ادای آداب تسلیمات عبودیت سمات بعرض ...
آستان فیض نشان میرساند که شرف مطالعه مسعر فرا ...
نامۂ مرحمت آمود که صد شمع مقصود پروانۂ اشر ...
... ... ت این زادیه گزین جهت را از حا ... ...
... ... مصراع * زهی سعادت آن کس که کند یادش *

بحکم آنکه سرمستان خمخانهٔ ازل که جام دولت ایشان از بادهٔ
عنایت لم یزل لبریز است جرعهٔ فیض را از کام لب تشنگان
زلال آمال دریغ نمی دارند مرقوم قلم مرحمت شیم گشته
بود که در نیخاطبی وسببی هر دو موجود است بی تکلفانه خانهٔ
خود دانسته به جمعیت خاطر روانهٔ این طرف شوید
پشت پناها از آنجا که این خیرخواه دست امید خود را از
دامن فیض ماسن آن امیدگاه تکیه پناه کوتاه نمی داشت
با لجزم داشته که پیش از ورود ممتاز نامهٔ
نوازش آمود سعادت اندوز خدمت اکسیر
خاصیت بوده تربیت پذیر دو به تحصیل سرمایهٔ استعداد
... گردد لیکن ازین رو که ٭ بیت ٭ بلبل زادب
... گلزار ٭ تا گل بطلب گاهی او لب نگشاید ٭
بحصول این دولت عظمی در پردهٔ توقف افتاده بود
... اگرچه پروانهٔ طلب که شمع افروز بزم طرب باشد
... حرف صدور یافته اما از کثرت آب که حجاب راه
بوده نگذاشت که پیشانی خود را بسجود آستان فیض ...

دهد انشاء الله تعالی بعد انقضای ایام برسات بسلک
بار یافتگان حضور موفور السرور انتظام خواهد یافت
بیت ٭ خواهم که همیشه در هوای تو زیم ٭ خاکی شوم و
بزیر پای تو زیم ٭ خورشید دولت و اقبال از مطلع عنایت
لایزال درخشان باد ٭ مکتوب نوزدهم بخدمت سرمایه
مروت و پیرایه فتوت ودادا خلاص گزین باعث
آرام خاطر حزین میان بدیع الدین ناکامی که این فقیر بمقتضای
باران گهربار با جمیع یاران فکیه انگیز در باغ دل پذیر جنت
نظیر بیگم صاحبه نشسته بود تحریر یافت ٭ بیت ٭ سرو دیوانه
شده است از هوس بالایش ٭ میرود آب که زنجیر
کند در پایش ٭ چاره ساز دل نواز ادر ... و ...
خوش وموسم ... که یک طرف سرودی جان نواز
در خروش ... جانب دیگر رودی خوش آواز در
جوش ... بانتظار قدوم بهجت لزوم آن نخل ... معنی
... ده و شمشاد بجهت ماستقبال ... مایه آمانی و امان
بیک ... ایستاده سوسن بصد زبان ... ان می نواز و وسمن

سمن سیمتن بدن خود را رنگ برنگ می سازد و لاله پیاله بر کف نهاده و بلبل بیدل ندای جزاکم الله خیرا در داده آری بی صحبت یار گل بمنزلهٔ خار است و بی مصاحبت دلدار دل بمشابهٔ خمار * بیت * بی تو بان قطره است بر لب شوق ؛ ور تو دیر آمدی چکد اشک ؛ تا ابر بهار آبرو بخش چهرهٔ گلزار است [illegible]

[illegible] بهجت و شادمانی تازه و شگفته باد [illegible]

[illegible] و اقبال مرتبت [illegible] و اجلال منزلت [illegible] و [illegible]

مصطفی خان سلمه الله تعالی مشتمل بر اظهار حقیقت حال و استدعای [illegible] آن مرجع الآمال تحریر یافت ؛ قطعه ؛ ای خاک درت کعبهٔ آمال همه * از قبلهٔ کوی تست اقبال همه ؛ انعام تو عام است [illegible] ؛ زان یافته انتظام احوال همه ؛ کمترین عقیدت [illegible] خیراندیش خلیفه [illegible] لوازم بندگی [illegible] بجا آورده بعرض بهره اندوزان محفل [illegible] رسانید اگرچه مراسلت قطرهٔ بی سامان [illegible] بی ادبی است و مکاتبت ذرهٔ [illegible] گردان بخو [illegible] و خشان نهایت بر

ازان جا که ❁ مصراع ❁ کرم هائی تو ما را کرد گستاخ ❁ بی ادبانه
بترقیم حقیقت حال خیریت مآل خود می پردازد که آن
مشفق بمقتضای وفور مهربانی وقت رخصت بزبان هدایت
ترجمان فرموده بودند که زیاده از یک هفته در انجا نماند و زود
ترسیده خود را سرگرم تلاش معاش گرداند مگر ماجرا ست
ازان باز که این کمترین درین سرزمین رسیده بسبب
اختلاف آب و هوا عارضه تپ لرزه دامن گیر
صحت گردید درین ولا که این ناکام از نهایت ضعف بدن
طاقت یک گام ندارد و از غایت ناتوانی طی مسافت
نیم قدم را برابر یک منزل می شمارد درین صورت بحکم
ضرورت عوض خود محبت و مودت اطوار یار غمگسار
عبد الغفار را که سرمایه کار و سلیقه شعار است باشفاه بس
نامجات مطلوبه بواسطه حصول این مطلب که براحم تربیاه آن
فیض بخش انام صورت انجام یابد بخدمت حضور کثیر السرور
فرستاده شد امید که توجهات عام و فیوضات تمام درباب این
بی دستگاه که غیر از ذات شریف آن امیدگاه تکیه و پناه ندارد

ندارد بوجه اتم مبذول خواهند کرد سایهٔ خورشید پایهٔ رافت و اقبال بر سر دعاگویان ذره مثال مخلد و مستدام باد * بالنون والصاد * مکتوب بیست و یکم بخدمت محبت و مروت نشان میان حیات خان مشتمل بر نصائح دوستانه در باب استعفای گستاخی ها که بدرویش دلریش کرده بودند تحریر یافت * بیت * بکینه بر مکشت جهان نکند * هر کرا دل پر از صفا باشد * زانکه در پیش صاحب دانش * قلب اقبال لا بقا باشد * خان والا مکان سلامت بدولت سریع الزوال که اول او دولت و آخرش لت مغرور بودن و شکر این جاه و جلال قریب الانتقال عزدگان را دلبری نه نمودن عاقبت کار راه ندامت پیمودن و در خجالت بر روی خود گشودنست آری * ع * با دل شدگان هر که در افتاد بر افتاد * مغروری از آنجا که سراپا مراست از ذائقهٔ صافی طبعان کامه گزین پس انداز گشته و دلبری بواسطه آنکه سر اپا دراست تابع منش مهوشان زهره جبین هر از آمده و دریاب که این حسن و قبح از هر دو لفظ پیدا و هویدا است مقتضای

... دو اندیشش آنکه امروز یک دو کس را
به تجسس برگمارند که آن درویش دلریش را بلطف
و مدارا بیارند و ایشان بجز تمام سر خود را بدرمش گذارند
... های گستاخی ها را پایهٔ افتخار شمارند * فرد *
... که فرو میرود از قهر هنوز * خوانده باشی که هم از
...ت ... است * و ما علینا الا البلاغ المبین

* مکتوب ... بخدمت فتوت و مروت و مودت ...

یار موافق میان محمد صادق در سفارشش محبت آثار شایسته
کرد آن محمد عاشق تحریر یافت * قطعه * قاصد نبود محرم راز
دل من * بی نامه کند تحمل مشکل من * آئینه رو نماست جانان
دل تو * هم از دل خویشش بپرس حال دل من * داستان
شوق بقلم ... اشتیاق گفتن ... آری
جراحت ... که علاج افلاطونی و مرهم عیسوی چاره
گری نماید و گریبان حال نشده که سوزن و رشته بکار آ...
که الم مفارقت از حد بیرون و ...
... عریضه نیاز مراحرز

عزیز الوجود و سلیقه شعار است بامید آنکه بوسیلهٔ جمیلهٔ آن نافع
الخلق بسلک نوکران نواب والاجناب انتظام یابد احرام
ملازمت آن خیر الکرام بسته عازم بگرامی خدمت گشته
از آنجا که بانجام مرام نامرادی پرداختن و آرزومندی را
بهره مند ساختن در بارگاه صمدیت اجر عظیم دارد یقین است
که مشار الیه را ابراحم مربیانه باسبان خواهند رسانید و بتوجهات
کریمانه از فکر قوت متعلقانش فارغ البال خواهند گردانید
دولت وشادمانی در کام رانی باد * مکتوب بیست و سیوم
بخدمت زبدهٔ سخن پردازان معنی طراز و قدوهٔ معنی پردازان
سخن طراز مقبول حضرت آفریدگار یار غمگسار میان عبد الغفار متوطن
صوبهٔ بهار مشتمل بر سفارش نگارش یافت * فرد * چو گل بخنده
در آمد لب امل ز نشاط * اگر ز گلشن الفت وزد نسیم قبول *
همواره ذات سامی صفات آن خلاصهٔ دودمان آفرینش نقاوهٔ
خاندان بینش نخل بند بوستان معانی طراوت بخش گلستان سخن دانی
کان مروت خوان فتوت فاتحهٔ کتاب اخلاص خاتمهٔ باب
اختصاص وسیلهٔ انجام مهام خاص و عام باد و این باد پیمای

فراق و زاویه آزار افتراق بعد تقدیم مراتب اشتیاق
که دست قلم بدامن بیان آن نمی رسد مرفوع ضمیر صافی
پذیر می گرداند که چون شرافت پناه شیخ فیض الله متوطن
پرگنهٔ سکندرا آباد غریب و نامراد است بجهت حصول
[illegible] که با الهداد خان نامی افغان ساکن
پرگنه [illegible] قاضی آنجا بحال مشار الیه بی موجب
تعدی می نماید بدربار جهان مدار
رسیده امید که بدانچه موی الیه فایز آرزوی خود گردید
و جهات کریمانه مبذول خواهند داشت و مخلص سراپا
محبت را در زیر بار منت عظمی خواهند انگاشت ابواب
بهجت و شادمانی و اسباب مسرت و کامرانی [illegible] داده و
آماده باد ❊ مکتوب [illegible] و چهارم بجهت [illegible] و اخلاص
اطوار مودت و [illegible] آثار نهال گلشن یگانگی نونهال چمن
یکرنگی [illegible] امتحان طبیعت زکی و ذهن میان عبد النبی [illegible]
بیت ❊ دور از تو سراسیمه [illegible] و دچار اغم ❊ [illegible]
[illegible] آیاتم ❊ آتش شوق و آرزومندی بمواصلت

بوصلت آن اختر نیر برج [illegible] گوهر بی نظیر درج
قوت معدن دانش و بینش یگانهٔ کارخانهٔ آفرینش الطفانمی
پذیرد بل لحظه به لحظه ترقی می گیرد آری مجنون وشان را که
در بادیهٔ محبت سرگردانند غیر از جمال لیلی تسلی نیست و
فرهادمنشان را که در کوهستان محبت [illegible]
بجز وصال شیرین تسکین نه درین صور [illegible]
و موصول معنوی ابراز حرف شوق [illegible]
پرتوانداز است و جابجا بجابجا هموار از آئین عبارت طرازان
رسم پرداز و رسم پردازان عبارت طراز وانسته
پرده کشای چهرهٔ عروس مطالب می گردد که در زمان محمود
و آوان مسعود ورود مفاوضهٔ لطف آموز زنگ غم از
آیینهٔ [illegible] بر روی [illegible] منزل و در بهجت
و [illegible] گر آن رقیمه [illegible] احرز جان
[illegible] است و اگر آن نامهٔ فرحت شمامه را
[illegible] مجروح دانم [illegible] ٭ بیت ٭ من که باشم که
بران [illegible] بدهم ٭ لطفهای [illegible] صد گونه که [illegible]

که رفع حجاب دوری صوری ضروری دوستان اخلاص
سرشت را از توجه خاطر صافی محو و منسی نخواهند فرمود ٭ مکتوب
بیست و پنجم بخدمت مطلع انوار ابهت مخزن اسرار قابلیت
مجمع اخلاق یگانهٔ آفاق برگزیدهٔ درگاه صمد میان شیخ محمد
تحریر یافت ٭ فرد ٭ ندانم آن گل خندان چه رنگ و بو دارد
٭ که مرغ هر چمنی گفت و گوی او دارد ٭ اگرچه صیت کمالات
کسبی و وهبی و آوازهٔ خوبیهای ذاتی و صفاتی آن نمک
خوان ارباب فضائل و محک امتحان اصحاب فواضل مظهر
مراحم و اشفاق مصدر مکارم اخلاق رونق افزای بزم سخن
عقده کشای مشکلات هر فن این کمترین سراپا اشتیاق را
غایبانه آرزومند ملازمت کثیر الموهبت ساخته لیکن حصول این
دولت فیض وصول را موقوف بر وقت دانسته بدو کلمهٔ
نیاز آمیز که تحفهٔ تهی دستان بی مایه ازین نباشد خود را فرایاد
ضمیر عطوفت پذیر میدهد که ذات قدسی صفات آنحضرت درین
ظلمات چشمهٔ آب حیات است و این عقیدت اندیش ازان منبع
زلال فیض مالامال سکندر مثال ماند و محروم مانده در صورت امید

امید آن دارد که تا این عقود ... خبر طالع
بحصول دولت گرامی خدمت کسب سعادت نماید بعنایت
... باشد مرحمت آیات سر فرازی فرموده باشند که
... و قدر نوازش کریمانه همان تواند بود همگانه افاده ...
... افاضت کرم باد بالنون والصاد ❁ مکتوب بیست و ...
خدمت گرامی آسمان گوهر بینش تا ... جم آفرینش ...
کارخانه تقدیر سعیدی ... سندی ... نور سفارش دوستی
تحریر یافت ❁ رباعی ❁ هرچند جدا بصورت آمد گل من ❁
پیوسته بمعنی است دوست منزل من ❁ دل گشت زیاد من
فراموش ولی ❁ یاد تو فراموش نگشت از دل من ❁ مخلص
... خلیفه ... العالم بعد تجدید مراسم صداقت و اخلاص
و تشیید ... اختصاص مشهود ضمیر منیر خورشید اقتباس
و دقیقه ... آن امیدگاه اتحاد کیشان ... و تکیه پناه
دل ... اتحاد کیشی می گرداند ... عریضه نیاز دستار
... ی و ... ستاره ... ت در ینولا از غایت
اخلاص در بند زندان اضطراب ... ست و در خواهش ...

قرص آفتاب لهذا به مقرنهای مهربانی آن طرهٔ همایه کام بخشی
و کامرانی کمر بندگی بر میان جان بسته عازم گرامی خدمت
گشته درین صورت آرزو داده و که اگر مشار الیه بتوجهات
کریمانهٔ ایشان گل عشرت از گلشن امید برچیند و
بمراحم مربیانهٔ آن مامن نیک اندیشان سرمایهٔ جمعیت فرا
اندوخته گریبان پریشانی را با دامن پاک زند و شمع کامرانی
را برافروخته نهال ناکامی را از بیخ بر کند هر آینه منت بی شمار
بر ذمهٔ دوستدار اخلاص شعار خواهد بود و امید که دست
دولت در دامن بخت ارجمند آن بخت بلند باد * فصل دوم
در رقعات رقعهٔ اول بنابر بهجت و سرور عبد الشکور که تن
با دای حقوق او ستادی داده و باغوای ناقصان کینه کیش
زبان به مقولات لاطائل می گشاد مشتمل بر ترغیب تهذیب
اخلاق و ترک صحبت اهل نفاق تحریر یافت * بیت * ناتوانی سره
متاب از صحبت صاحب دلان * صحبت صدف [illegible] کم از اکسیر
نیست * [illegible] دست یار کامگار سلامت باز [illegible] دانا دلان محرم
[illegible] بودن را دلالت [illegible] نمودن است آدم را

را که فی الجمله امتیازی دارد لازم است که بقدر استعداد پیوسته صحبت به از خود جوید و حرفی که غیر مستحسن باشد نگوید الحال با آن عزیز بر تمیز که بکنه نکته میرسند شایسته آنست که خود را از امثال این قسم اقوال و افعال باز داشته به تحصیل کسب کمال کوشند و حرف دوستانه را که به مقتضای دلسوزی بقلم آمده دوست پند داشته بر خود هموار کنند و درم نمی دوستست حق را درست هرکه دریافت دریافت * ع * بر رسولان بلاغ باشد و بس * رقعه دوم که به نثر و نظم توان خواند تحریر یافت * به ضمیر منیر مهر نظیر * آن خردمند صاحب تدبیر * معدن لطف مخزن اشفاق * منبع جود مجمع الاخلاق * بهجت افزای خاطر غمگین * عیش پیرای سینه بی کین * نمک خوان بزم صاحب فن * محک امتحان اهل سخن * رونق فضل و زیب دولت و جاه * دانش آگاه شیخ نور الله * واضح و لائح است که این احقر * از دعای شما شام و سحر * از خدای کریم بی کم و کاست * داعی لطف اختصاص شماست * بشرط انصاف آگه پیوسته * این محبت نحیف دلخسته * تا زمان حصول خدمت اگر * از صور الفات جان پرور *

به مکاتیب ابتهاج آمود * یاد کرد و عجب نخواهد بود * نامه بر حرف

اختصاص تمام * کرده شد والسلام والاکرام * رقعه سیوم

بحضور ایالت و اقبال پناه بسالت و اجلال دستگاه مرجع اهل

فضایل مجمع اصحاب ولایل مائده کان منبع الجود والاحسان

[illegible] رشید خان که دوران سعادت قبول خدمت مفتی گری

دارالقضاء [illegible] شوق کسب علم از اقلام یافته بود تحریر یافت * من [illegible] ندان

بیدستگاه را که اسباب جمعیت از دست داده و سر گدائی

بسوی کامی نه نهاده که سر و بزرگی که بگذارش مقدمات شایسته

موسس مثال زبان ناقص بیان کشاید یا نگارش عبارت

پسندیده که از عالم معنی رنگ و بو داشته باشد جرأت

نماید نواب مهربان قدردان سلامت اگر [illegible] در خدمت

بادیافتگان حضور [illegible] سعادت جاوید حاصل [illegible] است

لیکن و در صورت [illegible] را باشتغال امور متعلق گردانید [illegible]

عالم که بجهت این دولت [illegible]

گذاشته دل [illegible]

یک [illegible] مهمان [illegible] حقیقت [illegible]

بحق مالک الوود و باد * رقعهٔ چهارم بخدمت قدرمایهٔ جمعیت
دوستدار خاطر حزین شیخ محی الدین متضمن بر عدم تربیت
سفلگان و ترک صحبت جاهلان تحریر یافت * فضائل پناها
فواضل دستگاها بتربیت چنین کسی که در کتاب و کباب
امتیاز ندارد و چنین و چنین را چراغ پندارد و پرداختن گوهر سخن
را در خلاب انداختن است و نکتهٔ علم باین فهم مردم کم فهم
آموختن دل را بی آتش سوختن است بحکم آنکه * ع * صحبت
نیکان بدان را سود نیست * سعی و دلسوزی شبانه روزی را
در باب او بی اثر دانند و بوئی از آن مجمع الجهلا خود را
خالص گردانند که در خور مزاج آن سرمایهٔ مسرت و
ابتهاج جاگیر دل پذیر بهم رسیده دوستدار به طور
وعده انتظار بپایه کشیده باقی * ع * صلاح ما همه
آنست کان تراست صلاح * رقعهٔ پنجم در جواب
دوست محبت پیرا محبت گرای بجهه باری رای مشتمل بر ترک
صحبت یاران آشنا روی بیگانه خوی تحریر یافت * دولت
وسعادت یار و ویدهٔ محبت دید از بادامکتوبی که درباره ناحق‌شناسی

و ناسپاسی برادر و پدری [illegible] که اول با ناس دوستی
بوده آخر اساس دشمنی محکم نموده نوشته اند بر جاست
آدمی * ع * اصل بد از خطا خطا نکند * برادرم بحکم آنکه از یکی
کاغذ بو بر نمی آید و غنچهٔ تصویر لب نمی گشاید * فرد * نخست
موعظت پیر مجلس این سخن است * که از مصاحب ناجنس احتراز
کنید * رقعهٔ ششم بیاری که بیاض فرستاده بود تحریر یافت
نهال آمال آن فرخنده خصال خجسته افعال بهمراه است مراد
حال و مآل مثمر باد سفینه که بیاض و سواد سطر بسپیدی و
سیاهی چشم ماند و اشعار تازه مضمونش چنان دل از بند غم
رهاند رسید خاطر را گل گل شگفانید این مشتاق سراپا
اشتیاق از غایت شاید طوفان فراق نوح وار آن
سفینهٔ جمعیت را سفینهٔ دست خود ساخت و باین مصرعه
دلاویز پرداخت * سفینهٔ که در و بحرها و آیینت تا
بیاض و سواد لیل و نهار است بیاض اوقات آن
دوست محبت سمات [illegible] صرف آیات [illegible]

رقعهٔ هفتم مشتمل بر نصایح [illegible] بدوستی که اسپ جور و

جور و جفا بر می تاخت و در اطلاعش کم می باخت تحریر یافت *
* فرد * بود دشمنش تازه و دوست ریش * کسی کش
بود دشمن از دوست بیش * دو صد دار صد اپا نثار
بجهت آنکه از بد سلوک آن یار وفادار آرام بخش دل
بی قرار نوکران سرکار فیض آثار نواب ذو الاقتدار شکوه
گذار اند در گرداب اضطراب است عجب آمد که داستان
موغلت را افسانه انگاشتند و تخم عداوت در مزرع دل
خاص و عام کاشتند * بیت * چند خرامی و تکبر کنی * دولت
پادشه تصور کنی * الحال ازان محبوب الالقاب تلافی
زمان ماضی مطلوب * رقعه هشتم بدوستی که نمی خواند و
بلهو و لعب می گذراند محتوی بر کلمات نصایح تحریر یافت
* فرد * زبان خوشدلی دریاب [illegible] در صدف
گوهر نباشد * برادر من درین جمعیت که از طرفی باری و از
کسی غباری برخاطر نیست از کسب علوم محروم ماندن و راه
بطالت و ضلالت گذرانیدن [illegible] عشرت کندیدن و
زهرابه حسرت چشیدن است آری * ع * قدر نعمت [illegible]

بعد زوال * قطع نظر از حصول استعداد و قابلیت بازی در
رضامندی پدر بزرگوار بودن سعادت جاوید حاصل نمودن
است * فرد * حافظ گرت ز پند حکیمان ملالت است *
کوته کنیم قصهٔ طول کلام را * توفیق رفیق باد * رقعهٔ نهم بدوستی
که برای دفع آزار چشم ادویه طلبداشته بود تحریر یافت *
دریغا که خبر آزار چشم آن نور چشم مروت چشمهٔ نور فتوت
وسمهٔ ابروی دانش و آگاهی رموزدان سپیدی و سیاهی
رسید بآن چشمه و چراغ اهلیت که بچشم این دوست سرایان چشم
مژگان سنان گردید الله تعالی چشم آن مردمک دیدهٔ مردم را
از چشم زخم زمانه برکنار داراد و چشمداشت آنکه ادویهٔ
[illegible] را بترتیب مرقوم بکار برند و حقیقت را برنگارند
* رقعهٔ دهم بدوستی که از دوستان ملال خاطر بهم رسانیده
بود تحریر یافت * بیت * آتش مزاج من بگداز این عتاب
را [illegible] کی آفتاب را [illegible] اندیشان [illegible]
[illegible] سخن [illegible] را [illegible]
[illegible]

آگاه می گرداند * فرد * تنگ ظرفان حریف این نامه سختی نه ایم *
دانهٔ اشکیم بار اگردش چشم آسیاست * زیاده ازین
نکته پرداخت پاشیدن و جان بیدلان را بکند کاست ستم
تراشیدن از طریقهٔ تو و اخلاص بعید است * رقعهٔ یازدهم
نمودست سرمایهٔ جمعیت خیراندیشان دلریش محمد درویش
که ظاهر خود را از هوشیاران می پنداشت و باطن لوح غفلت
مشق می نمود تحریر یافت * بیت * غافل ز احتیاط نفس یکنفس
مباش * شاید همین نفس نفس واپسین بود * رموز دانان کارخانهٔ
تکوین و ابکار دراکه دل بنشاط این کهنه رباط نمی دهند و بر
نغمات این خراب آباد سست بنیاد گوش نمی نهند شایسته آنست که
هر دم را دم آخر تصور نموده بی حرکت زبان و لب دل را مشغول
ذکر الله حقیقی سازند و سینه را از محبت ما سوی الله پردازند * فرد *
یک لحظه مباش بی یاد خدا * عمرت گذرانست چو آب از ته پل
* رقعهٔ دوازدهم در جواب دوستی که شکایت یاران زمانی
نوشته بود تحریر یافت * الهی همه آغوش بهجت و شادمانی باشند آنچه
بابت شکایت یاران خرده جو زشت خو که دغا هر دو خالص

گشاید و دهد و دوستی کار دشمنی نماید هر قوم بد معلوم شود
اگرچه با این گروه بی شکوه محبت داشتن و دشمنی بر خود گماشتن
است لیکن بحکم آنکه * ع * با دوستان ملاطفت با دشمنان
مدارا * بملاطفت و مدارا پرداختن و دوستان زمانی را شرمنده
ساختن است * ع * اینها ز تو آید و چنین ها تو کنی * و فقرهٔ سیزدهم
نونهال چمن اقبال سید جلال که خود را از کسب کمال باز میداشت
و آیات لهو و لعب بر صفحهٔ حال خود می نگاشت تحریر یافت
* ع * بندگی باید پسر زادگی منظور نیست * نجابت پناها نجابت
دستگاها باغوای جو فروشان گندم نمای بر شرافت که در کسب
از شرف آفت است نظر انداختن و بغرور مال و منال خود
را پای مال جهالت ساختن از پایهٔ ارباب اعتبار افتادن
است و ابواب تلهف و تأسف بر روی خود گشادن آری
* فرد * بجز دامن سخن و درم چه تحفه * قبای اطلس آنکس که از
هنر عاریست * برادرم طالب صادق دل را از خیالات
ذمیمه خالی نگرداند خود را بشرف تحصیل دولت فیض لزوم
علوم نرساند و باید دانست که ترکیب علم از عین و لام یافته

یافته مشعر بر این است که تا این کس چشم برتوی ندارد
عالم را نشناسد * بیت * ما طبع نازکت نپذیرد ملالتی *
آن به که نامه را بدعا مختصر کنم * عمرت مزید و توفیق رفیق باد
* رقعهٔ چهاردهم مشتمل بر طلب مجمع الفضائل منبع الفنون اعنی
سید محمد فاضل تحریر یافت * بیت * یارب اندر دل
آن خسرو شیرین انداز * که برحمت گذری بر سر فرهاد کند
* فضیلت و سجایا ضمیر آگاها امروز که مجمع یاران نکته انگیز و
جام سخن لبریز است اگر قدم مسرت لزوم خود کلبهٔ احزان
این ناتوان را رشک چمن سازند و بخاطر داشت
مشتاقان مهجور بهره از غایت است * فرد *
در آن بزمی که شمع روی تو نیست * چراغ دیده را گل می توان
کرد * رقعهٔ پانزدهم در صفت واسع المشفقین یعنی از
خواندنش لب بر لب نوشته در طلب دوستی که نامش هم
ازین قبیل بود تحریر نمود * از آنجا که دیده در اشتیاق آن یگانه
آفاق اشک ریزان است و درون سینه از آتش فراق آن سراسر
اتفاق آه و ناله شعله خیزان در ینصورت اگر آرزوی ملاطفت و التفات

که طریقهٔ یاران راسخ الا[illegible] واثق الوداد است دوستان
جانی را از تشریف شریف خرسند گردانند هرآینه خاطر را
از گرانی انتظار وارهانند زیاده چه نگاشته آید * رقعهٔ *
شانزدهم بخدمت محبت و مودت اطوار موافقت و
مخالصت آثار نقابت پناه نجابت دستگاه میر سید محمود
تحریر نمود * مخلص پرورا دوست نوازا یاران که در خلا و ملا
دمساز و همراز بوده و تنها نشست آرائی خود را با پاس یکتائی
می نمودند دی شب پیش خیر طلب از شکایت ایشان و قهر
گشودند و در اهانت آن ما حین خیراندیشان زبانها نمودند
اگرچه از هر صرف مقالات پریشان آنجماعهٔ بدکیشان غنچهٔ دل
دوستدار نشگفت و ازین رو که * مصراع * جواب
جاهلان باشد خموشی * حرفی نگفت اما درین صورت آن
معنی شناس کارخانهٔ تقدیر را به کشاده پیشانی بر قطعهٔ سیح تا
حکیم خاقانی عمل نمودن شمع افروز حفظ مراتب بودن است
* * هرکه چون کاغذ و قلم باشد * دو زبان و دو رو بگاه سخن *
* هم چو کاغذ [illegible] دکن رو سیش * چون قلم گردنش به تیغ بزن

بزن * رقعهٔ هفدهم صدر مایهٔ آمال و امانی حدیقه پیرای عشرت
و کامرانی میرزا سبحانی که بعد اقتضای ایام جوانی در تحصیل علم
پرداخته بود تحریر یافت * بیت * پیری که دم ز عشق
زند بس غنیمت است * از شاخ کهنه میوهٔ نورس
غنیمت است * الحمد لله والمنه * که موافق خواهش
دوستان اخلاص اثر دو پیرانه سر شوق کسب کمال که نتیج
حسنات حال و مآل است بخاطر شریف متمکن گشت
و دل عیش منزل خیال باطل هنگامه پردازی لهو و لعب را
بهشت آرزو دارد که بموجب بیت دلاویز * بیت *
* هر کاری که هست بسته گردد * اگر خاری بود گلدسته گردد *
در کم فرصتی بجد و جهد بسیار اشتغال اوی بهم رسانند و یاران
مجلس نشین را آفرین گوی خود گردانند الله تعالی بزودترین
اوقات بهره مند کمالات صوری و معنوی گرداناد بحرمة
النون والصاد * رقعهٔ هژدهم به برادر بجان برابر مصاد صدق
اطوار سلیقه شعار ابوالمظفر تحریر یافت * بیت * ما زیاد آن
چشم بازی داشتیم * خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم * از انچه

نباید محفوظ و بهر چه ... شد عجب می آید و طرفه تر
می نماید که تغافل ایشـ ... شوق محبت کیشان روز
بروز می افزاید و بردن ... در حیرت می کشاید
بهر حال * بیت * در یاد تو ایم هر کجا ایم * بیگانه
مشو که آشنا ئیم * رقعهٔ نوزدهم بخدمت خان
ذیشان سمو المکان امانت خان بموجب واقعه
سوده ... دست گاه شیخ بسعود که درخواست پروانه
ایشان بجهت رفع مناقشه که از برادران و خویشان
داشت تحریر یافت * صاحب مهربان عمیم الاحسان
سلامت چون ذات قدسی صفات آن قبلهٔ آمال را وسیله
جمیلهٔ انجام مهام خسته دلان شکسته بال می پندارد لهذا این
مضطرب الحال از آن منبع زلال فیض مالامال کمال آرزو
دارد که بار قرتیکان حضور این قدوی را از ظلمت آباد شد اید
انتظار بر آورده خضر مثال بهراده ساند و اسکندر وار آوارهٔ
دشت حرمان نگرداند * بیت * عنایتی کن و ما را ببار ها
بگذار * که کار ها همه موقوف بر عنایت تست * دولت جاوید

جاوید غلام می کناد بحرمة النبی و آله الامجاد * رقعهٔ بیستم

بیار وفادار آرام بخش دل ... هر آثار صداقت و

وداد شیخ الهداد تحریر یافت * بیت * مائم وجراحت

غریبی * هیچ نتواندش طبیبی * ازانجا که جام خواهش این

نام طبع بی سرانجام از نور بادهٔ بهبود فروغی نمی یابد و آفتاب

مقصود بر دوش آرزوی دل محبت آمو و نمی تابد * ع *

روزم بغم و شب بالم میگذرد * درینصورت بحکم آنکه اگرچه

تشنهٔ زلال سیرابی خود بسراب آب می یابد اما بامید تسکین

می شتابد بدین که * بیت * حافظ طمع ببر ز عنایت که عاقبت *

آتش زند بخرمن غم دود آه تو * گاه گاهی تسلی خاطر که شاید

یک لحظه به جمعیت گراید و از گرداب اضطراب برآید

می نماید * بیت * چه احتیاج به پیش تو حال دل گفتن *

که حال خسته دلان را تو خوب میدانی * مسرت و

نشاط روزافزون باد * رقعهٔ بیست یکم بدوستی که

ابنها فرستاده بود تحریر نمود * بعد از تعداد شوق که فوق البیان

است مشهود ضمیر صداقت تصویر باد انبهای نغز سرپا مزه

قوت روحی توان گفت رسید و ذائقه را حلاوت شکر
بخشید خانه آباد باد شکر این مهربانی آن دوست از رگ
و ریشهٔ قلم خشک پوست بیرون است از آنجا که تحفهٔ
شایستهٔ آن سرزمین همین تواند بود اگر گاه گاهی بارسال
آن رشک میوه های بهشتی ضیافت ذائقه می کرده باشند
در بارگاه محبت گنجایش دارد و العاقبة بالخیر * رقعهٔ بیست و
دوم در جواب دوست محبت مشرب میان شیخ اله بخش
مشتمل بر اظهار لوازم اتحاد نگارش یافت * صحیفهٔ الوداد
ورود نمود در باب عدم ابراز راز که بمزید تاکید مرقوم
یافته بود پرده از رخ بر کشود دقیقه شناسا دوستدار را که
باظهار آن مرهون منت بیشمار است از جملهٔ مخلصان
یکجهت شمارند و در گفتار و کردار مخالف مرضی خود نه انگارند
* بیت * ز سینه تا بلبم سالها شود محبوس * هر آن نفس
که رضای تو اندر آن نبود * اسباب دولت آماده و
ابواب بهجت گشاده باد * رقعهٔ بیست و سیوم در جواب
رقعهٔ دوستی تحریر یافت * بیت * ای که صافی ساختی عیش مرا

مرا از دور دورد * دوده باد از گرد نو آسیب دور تیز گرد *

به مطالعهٔ نامهٔ محبت افزای محنت زدای آن نور حدقهٔ مروت

وو داد چشم قوت واتحاد که سراپا راحت و مرهم جراحت

بود نضارت جسم و بصارت چشم افزود انسب

آنست که پیوسته بنوشتجات مسرت بخش و نشاط

افزا فرایاد ضمیر خالت آباد دارند که مصراع * در مشرب

دوستی پسند است همین * وتست وچهارم ید دوست

دلنواز در سفارش تحریر یا ... پیوسته همکنار جمعیت

صوری و معنوی باشید رقعهٔ سیدی سندی سپید رشید رسید

و از اندال طریقهٔ اخلاص آن مودت و ... آگاه این خیر خواه

را آگاه گردانید بنده پرور را این قسم عزیز الوجود را کرد

هرامور مرجوع جرأت و دلیری دارد خود انصاف فرمایند

که لائق دلیری است یا دلیری بازی بمقتضای یاری بخلاف

... نشته کاری کنند که باعث فرخندگی طبیعت دوستان شود

... جب خندیدگی دشمنا ... را وست دست حق که بدست

... دی دلی * دار دو ... ره بهر از این پشت خار دسته ... رقعهٔ

بست و پنجم در سفارش تحریر یافت * مهربانا قدردانا
داستان فراق بیانی و حدیث اشتیاق پایانی ندارد و لهذا
این معنی را بحکم مصراع دلاویز * هست راهی عالم دل را بدل *
حواله وجدان ضمیر صافی پذیر ایشان که آئینه جمال خیر اندیشان
است نموده مطالب ضروری را قلم می آرد که حامل رقعه
نیاز سپاهی لطان باز و سلیقه شعار است اگر بهمین توجهات
کریمانه باسب نانی رسد احسانی خواهد بود * فرد * برادریش
ز خاک و رسانش بر فلک * هر که بدامن تو زند چون غبار
دست * رقعه بیست و ششم بدوستی که افشای راز خود نموده
بر هم زدن هنگامه جمعیت خود گشته بود تحریر یافت * فرد *
اگر جز تو داند که راز تو چیست * برین عقل و دانش بباید
گریست * جانمن سلامت نامحرمی را محرم راز خود ساختن
راز خود را بر روی روز انداختن است و نزد اسرار
با اغیار باختن صد اسپ جور و جفا بر خود تاختن گذشت
آنچه گذشت آینده را اگر بخاطر آن دوست بیاید باید
که [illegible] السر اذا جاوز الاثنین فشاع * برین بیت عمل

عمل نمایند * راز را با یار خود هر چند بتوانی مگوی * یار را یاری
بود از یار یار اندیشه کن * توفیق رفیق باد * رقعهٔ بیست و هفتم
در جواب دوستی که مشتمل بر صنعتی که حروف و الفاظ
بالا دارد و تحریر یافت * از مشاهدهٔ اخلاص نامهٔ اختصاص
آمود آن نقاوهٔ خاندان اصطفا و خلاصهٔ دودمان ارتضا
مسرت و نشاط افزود و در مادهٔ استطلاع انقطاع و انفصال
دوست صداقت نشان سلطان خان که مرقوم قلم بوده
رقم شده بود معلوم نمود از کریم کارساز متوقع آن است
که امروز در خصوص رفعت و امانت دستگاه موافق خواهش
دوستان صادق الاتحاد معاملهٔ مرقومه منقطع گردد و عدم حصول
ملاقات فرحت سمات محض از کثرت اشتغال است
والا در لوازم مصادقت و وداد قصور [illegible]
و ادا در همه اوقات مراد است حاصل کناد * رقعهٔ بیست و هشتم
بخدمت والا رتبت خان بلند مکان عظیم الشان میان فیروز
خان در سفارش تحریر یافت * صاحب قدردان فیض رسان سلامت
از مکارم اخلاق آن عمیم الاشفاق که در انجام مهام حاجتمندان

ستهام بی اختیار است امید آنداردکه التماس این عقیدت
اساس در باب مشیخت مآب شیخ عبد الوهاب که
مفصلاً حقیقت حال خیریت مآل خود را نجه مست کثیر الموهبت
گزارش نماید درجهٔ اجابت یابد و آفتاب مراد بر دوش
… و تابد دولت و اقبال تضاعف پذیر باد * رقعهٔ بیست
و نهم مشتمل بر صنعت الفاظ غیر منقوطه تحریر یافت * داور داد ار
مالک ممالک … ماسس و داور محمد مراد
را همواره محروس و … حافظ آلای واحد کامکار
گهر سالک راه کمال و عدم ادراک سرهو الله الصمد مدرک
اهل کمال و ما ادراک اسرار علومه العلماء و ما حرک سلاسل
حکمه الحکماء * هرگاه اکرم اولاد آدم و سرور معمورهٔ عالم در
حد و احصای حمد والا لا کلام آمد حوصلهٔ درک ما مردم حارص
معدوم و معلوم والله معکم کل حال * رقعهٔ سی ام بمست عزیزی
کرد در خواست نوکری داشت تحریر یافت * منشور
ضمیر فیض آموده‌ها و خط زیبا نط با متانت عبارت که باین
… نگارش یافته بود روشنی بخش دیدهٔ مشتاق گردید

گرویده رفعت و اقبال پناه رای گردیده است که قدرشناس و معنی اساس اند درین روزها متلاشی مردم سلیقه شعار اند اگر پسند خاطر آید دوستدار حقیقتی سلسله جنبانی نوکری آن سلاله خاندان اهلیت نماید درین صورت بهرچه ایما رود بر آن عمل نماید جمعیت خاطر روز افزون باد * رقعه سی و یکم

در جواب دوستی که حقیقت پریشانی حال خود نوشته بود رقم یافت * ع * خاطر بدست تفرقه دادن نه زیرکیست * به مطالعه محبت نامه اضطراب آمود که مشتمل بر عدم میسر آمدن نوکری سرکار نواب خورشید اشتهار رقم زده قلم بدائع نگار شده بود حیرت رو نمود درین صورت آن عالی فطرت یگانه روزگار را بحکم آنکه * بیت * خدا اگر بحکمت به بندد دری * گشاید بفضل و کرم دیگری * شاکر بودن موجب مزید نعمت است جمعیت خاطر روز افزون باد * رقعه سی و

دوم بخدمت اقبال و اجلال پناه خان ذیشان رفیع المکان همت خان محتوی بر سفارش تحریر یافته * صاحب بلند همت خان والا مرتبت سلامت محبت وحدت نشان محمد خان شب دوزده

ثمرات مغارس اشتیاق آن منبع الجود و الاحسان رطب اللسان
و عذب البیان است آری فرخنده طالعی که ایصال نفع خسته
دلان شکسته بال منظور داشته بانجام مهام خاص و عام پردازد
هر آینه بحکم الدنیا مزرعة الآخرة خانهٔ عاقبت آباد سازد
[illegible] ست و عمر از هرچه املا و انشا نماید مضاعف باد بحرمة
النبی و آله الامجاد * رقعهٔ سیوم در جواب عزیزی که
مفاوضهٔ [illegible] کرده بود تحریر نموده شد * ساعتی که تو لا کند دان تقویم *
مفاوضهٔ بهجت افزا رسید [illegible] شرح خوبیها و نیک سلوکی های
محبت و ثاقب برادری های مرقوم بود معلوم گردید از آنجا که مرد
فهمیده و سلیقه شعار است انشاء الله تعالی در معدود الایام جوهر قابلیت
دانائی و کارشناسی را که مکنون خاطر دوستان است پایهٔ تکمیل
[illegible] بکر داده و گفتار شایسته خود را از مصاحبان ممتاز
گرداند [illegible] دیده ام با اختر برج مروت گوهر درج فتوت
[illegible] کمال خان مشتمل بر دوستی دوستان چرب
زبانی [illegible] است * خان رفیع المکان بایدشان ساخت
[illegible] آشنا و یگانه خوکه ظاهر بلباس دوستی در آید و بباطن

و بناء اساس دشمنی محکم نمایند و نرد وفا باختن مهرهٔ محبت
را در ششدر انداختن است و بصحبت چنین کسان
پرداختن خانهٔ عیش را ویران ساختن اگرچه آن مقبول
ارباب کمالات محتاج این قسم مقالات نبوده اما
بمقتضای تجربهٔ صحبت یاران زمانی حرفی چند دوستانه قلمی
نمود زیاده ازین زیاده است * رقعهٔ سی و پنجم در جواب
دوستی تحریر یافت * مکتوب صداقت اسلوب که
مشتمل بر اطلاع حقیقت حال این شکسته بال نگاشتهٔ خامهٔ تلطف
شمامه بود رسید خاطر حزین انبساط گردید صداقت پناها
چون از دل شکسته کاری نمی آید و از دوست فروبسته
عقده نمی کشاید بنابران پای همت را از مروت بی اثر
لنگ ساخته با این دو آن نپرداختم * بیت * ما کار خویش را
بخداوند کار خویش سپرده ایم تا کرم او چها کند * رقعهٔ سی
و ششم در جواب رقیمهٔ دوستی تحریر نمود عروس مطالب
چهره کشاده و نمایان آنچه در باب بی وفائی و عدم رخصت
در گدائی که حرفت دوستانه نشود و از غایت کوتاه

اندیشی مال و متاع خود را پامال قطاع الطریق نمود قلبی بود
ده یافت الحق * بیت * آن کس که نه از منصب
خواریش دهد * ابلیس بگذار و باریاریشن دهد *
بهجت خاطر روز افزون باد * رقعهٔ سی و هفتم مشتمل بر اظهار
لوازم اخلاص بدوست سراپا اختصاص خانت دستگاه
میان رحمت الله تحریر یافت * بیت * ما بیاد تو سلامت
بخیال تو خوشیم * غیر نادیدن تو هیچ پریشانی نیست * خیال
نکنند که دوست داران سراپا نثار تر و مخالفت بازد و از آئین
مروت در گذشته بیار دیگر پرداز و انشاء الله تعالی
تا دم حیاتست نامت گویان و وصلت جویان خواهد ماند * بیت *
این نیست که حافظ را مهرت رود از خاطر * کان سابقهٔ پیشین
تا روز پسین باشد * رقعهٔ سی و هشتم بدوستی که از غایت
فلاکت در گرداب رنج و تاب افتاده بود مشتمل بر مقدمات
نصائح سمات تحریر نمود * بیت * باید چو برق خنده زنان زیست
در جهان * نی هم چو ابر بر سر دنیا گریستن * در تنگنای
کشمکش زمانه وسعت آباد استقلال را گذاشتن خاطر را چون

چون حروف رزق منتشر واشتن است مقتضای دانش
و دور اندیشی آنکه در همه حال بشکر و صبر که هر یکی موجب
وصول نعمت وحصول دولت است گرایند ولب بچون وچرا
نگشایند جمعیت صوری و معنوی نصیب روزگار فرخنده آثار
باد بالنون والصاد * رقعه سی و نهم در استدعای رقیمه الود
و قیقه شناس خط خفی و جلی میرعلی تحریر نمود * همیشه خط ریحان
سرشت آن صدر فرخ‌ خوش نویسان روزگار که صد در
شاهوار و رجب [illegible] ان نیرز و خجلت ده خط مهوشان
گلعذار باد دیرگاه [illegible] ... ش ضمیمی باد جود نسبت بندگی
که بدرجه کمال متحقق است برقیم رقاع مهر شعاع کامیاب
نگردیده و خبر حال جمعیت مآل آن سرمایه فضل و کمال
که معاون خاطر این شکسته بال بیدان بیشتر است نشنیده
جا که بمامن گذشته پیوسته از صحت مزاج عافیت امتزاج
خود بقلم آرند و دو صد ارو یزینه را که خط نسخ بر صفحه سمیات
کشیده تقویم پارینه نه انگارند * رقعه چهلم بخدمت
نخل پیوند چمن نشاط شیرازه بند مجموعه انبساط صدر

نشین مکار رفیع شیخ محمد شفیع تحریر یافته و دامن و کناره
نامه را بمقالات اشتیاقی و مقدمات فراقی مشحون ساختن
باداى مطارحات عرفیه پرداختن است لهذا بآن می گراید
و بعد سپاس گزاری مدعای آنکه محبت پناها خوبی های ذاتی و صفاتی
مودت و دستگاه اخلاص گزین شیخ تاج الدین که درخواست
پروانهٔ خان سمو المکان والا شان عنایت خان دارد
تخلص حقیقی را برین می آرد که درین ماده بآن مجمع اقدس
نشان برنگارد که توجه کریمانه در باب مشار الیه
مبذول فرموده خیرخواه را باحسان مشمول خواهند فرمود
* بیت * تا زنده ایم لطف خود از ما مکن دریغ *
بعد از وفات کس بکسی احسان نمی کند * رقعهٔ چهل
و یکم بدوستی در سفارش تحریر یافت * مروت و وداد
پناها فتوت و اتحاد دستگاها اخلاص مدفع چند چند بار سفارش
این و آن در باب رفع مناقشهٔ برادران بنام نامی نواب
والاجناب حاصل کرده و با این که حق بجانب خود دارد داد
بجائی نرسیده درین صورت اگر توجه سامی که متکفل مهام کافهٔ

کافهٔ انام است در باب مشار الیه جلوهٔ ظهور دهد هر آینه
بار منت بی شمار بر ذمهٔ دوستداران نهند * بیت * مید ار مصری
بجای سپاس آن زنهار * شکرانهٔ آنکه سرفرازت کردند * مدارج
دولت و مدارج اعتلا وارتقا باد * بحرمة النبی وآله الامجاد *

رقعهٔ چهل و دوم به مقبولی که نامش از ابیات بطریق توشیح
بر می آید تحریر یافت * کشوف ضمیر هر گزین * ابیات *
* به جبینی چو رخ ز پرده کشود * یاس را صورت امید نمود *
راحت افزای بیدلان مدام * سرو در پیش قد او ست
غلام * یاد او در دل دهد تسکین * ورد او تحفه زن بصد
درمان * عید در ویش بهر شقی و سعید * بهره بخشد چه از قریب
وبعید * دولت حسن راست مایه ازو * آنکه خورشید
راست سایه ازو * لطف او مرهم جراحت دل *
جوهر لعل او ست راحت دل * لب عیسی ازو ست
در گفتار * یوسف از مهر او زلیخا وار * لفظ از معنیش بجو
باز د * معنی از لفظ وی فسون سازد * بادگار دستان نامه وپیغام بهجت
التیام از خیر اندیشان مستهام دریغ داشتن تخم بی مهری کاشتن ست

سمی ما سمی آینده را • بیت • کم نگردد تابش خورشید گر
دره خشان لعل پاره و سنگ را • گلشن بهجت و
نشاط شکفته باد بالنون والصاد • رقعهٔ چهل و سیوم مشتمل
بر صنعتی که حروف الفاظش نقطهٔ پائین دارد تحریر یافت •
واد آرییسال هست حال یار دیار در عارج معارج نه او
ساعد عدل و ذاد ستیدی میر سید جواد باد بعد ادای مراسم
وداد که آداب ارباب [illegible] لی بود به مطلب می گراید
به مطالعهٔ گرامی مراسد [illegible] ی کسب علم سید عبد
الوهاب طال عمره بود در ایام [illegible] هم روح مجروح
گردید محب صمیمی که رابطهٔ وداد بدرجهٔ کمال دارد در باب
سومی الیه که بجد و جهد بسیار به مصباح رسیده سعی مطلوب
بجا می آرد امید که بعلم و عمل بهره یاب بوده براد دل
برسد بکرمه وجوده • رقعهٔ چهل و چهارم مشتمل بر صـ[illegible]
یک لفظ نقطهٔ پائین دارد و دیگر لفظ نقطهٔ بالا دارد تحریر [illegible]
ابواب نشاط دائمی گشاده باد • از دیروز شدید ادر سراپا
انکسار یاد نشده موجب آن ورای عشرت دیگر نخواهد بود

بود سخن پرور انظر بر استحکام رابطهٔ اخلاص باید داشت
و ادای لوازم دلبری مستحسن ارباب دانش باید
انگاشت مثنوای شوق چه نگاشته آید * فصل سوم
مشتمل بر دو قسم قسم اول در مکاتبات تهنیت آمیز * مکاتبه
اول در تهنیت کدخدائی نگارش یافت * بیت
شکر خدا که از مدد بخت کارساز * بر حسب آرزوست همه کار
و بار دوست * قاصد فرخ فال نامهٔ بهجت شمامه متضمن بر شادی
کتخدائی آن سرمایهٔ امانی و آمال رسانید و بقدوم مسرت
لزوم خود خاطر دوستان را مسرت آگین گردانید
الحمد لله والمنه که آن مسیح عصر سخنوری بر مسند کامرانی
همدوش آفتاب گشت و آن یوسف مصر نکته پروری بر تخت
بهجت و شادمانی هم آغوش زلیخا گشت پیمانهٔ عشرت
لب ریز گردید و جانانهٔ راحت انگیز در رسید امید که فرازندهٔ
شمس و قمر آن قران السعدین را بمبارکی و خرمی تا طلوع نیرین
در برج عشرت و شادمانی هم قران داراد و آن نیرین را بکامرانی
و خرسندی تا سطوع سعدین از کسوف و خسوف نگاه داراد

زمانه و دانان گردانا ده * مکاتبهٔ دوم در تهنیت فرزند بخدمت
صفا اپا اخلاق مجمع الاشفاق شیخ پیر محمد تحریر یافت * بیت *
هزار شکر که از لطف قادر جاوید * شگفته شد گل دولت
بوستان امید * خبر طلب صفا اپا ارادت خلیفه طالب الخلق به الوف
تهنیت و صنوف تحیت از زبان انبساط نشان و دل نشاط
افشان بایصال این مژدهٔ اِنّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ * خامه دله گیین
و نامه را مسرت آگین نمودند که در زمان محمود
و اوان مسعود بعد شنیدن [illegible] خوش بشارت فیض
اشادت گوش محبان فراموش فرامو [illegible] حانید و خاطر مخلصان را
بدین نغمهٔ ارواح افزا خورسند گردانید فرخنده طالعی که قدسیان
گوهر انجم بر فرقش نثار ساختند و صبوحیان [illegible] و رو طالع عمره
پرداختند فلک از نهایت کامرانی برقص در آمد و هلال
از غایت شادمانی بصورت مهد برآمد فیض اعجاز عیسوی
بدایه گری خود را عشرت آموز نمود ید بیضای موسوی
شمع تجلی جمالش روشنی بر خود فزود و آفتاب جهانتاب بکمال
شوق ذره عقیدت مهرش گردید و زهره زلیخا مثال مشتری آن

آن یوسف کنعان جمال گردید * بیت * سزد گر از کمال
خوبی او * کند پیر فلک یعقوبی او * غرض که در هر خانه شادیانهٔ
کامرانی و در هر کاشانه ترانهٔ شادمانی است الله تعالی آن
تازه نهال اقبال را بکمال صوری و معنوی رساناد و ثمرات
حال و مآل آن ثمر داشته بر ایشان و بر جمیع محبت کیشان
مبارک گرداناد بالنبی و آله الامجاد * مکاتبهٔ سیوم بیاری در
تهنیت صحت و شفای بیاری تحریر یافت * الوف حمد و سپاس
شافی بیهمال و [illegible] ایزد متعال را که آن
حمیده خصال [illegible] رس ضعف و ناتوانی بعرش
صحت و کامرانی رسانید و خاطر دوستان صافی مشرب را از بند
حزن و ملال آزاد گردانید * ع * برین مژده گر جان نشانم
رواست * الله تعالی آن نونهال گلشن امانی و آمال را از
طرح حوادث زمانه محروس گرداناد و برطبق آرزوی دل ودود
منزل به جمیع مرادات صوری و معنوی رساناد * مکاتبهٔ چهارم
در تهنیت تفویض خدمت بخدمت رفعت و اقبال مرتبت ابهت و
اجلال منزلت خان بلند مکان بایزید خان تحریر یافت * بیت *

صبا بخوشش خبری هدهد سلیمان است * که مژدهٔ طرب از گلشن سبا آورد * مخلص حقیقی خلیفه طالب العلم بعد تحریر الوف ادعیه وصنوف اثنیه که مقرون به تهنیت نوشادی و بهجت و مبارکبادی است مشهود خاطر عطوفت مظاهر می گرداند که از نسیم این بشارت فرخنده اشارت ریاض آمال و امانی مخلصان واثق الوداد نضارت تازه گرفت و از شمیم این نوید سرا امید مشام عیش و کامرانی دوستان راسخ الاتحاد طراوت بی اندازه پذیرفت شکر ایزد را که دعای خیر اندیشان درجهٔ اجابت یافت و آفتاب مقصود بر دوش آرزوی دوستان تافت بحکم آنکه ذات سامی صفات آن والا فطرت دقیقه شناس شایستهٔ خدمات بلند است * بیت * این مراتب که دیدهٔ جز واست * کار کلی هنوز در قدر است * به مقتضای مهربانی که در کتاب دوستدار ایما رفته بود ترصدی افزود اگرچه خیرخواه در خدمت فضایل پناه فواضل دستگاه شیخ محمد طاهر که فضیلت ایشان بر آن مامن خیر اندیشان ظاهر است به جمعیت تمام

شام می خواند و بتلافی ایام تعطل خاطر خود را مشغول سبب خطرات
لهو و لعب نمی گرداند لیکن از آنجا که چهر طلب جان نثار درین
مادّه بی اختیار است امید آن دارد که بعد یک هفته
بیت آید بسر کوی تو پویان پویان * عشاق صفت وصل
تو جویان جویان * امید که تا مسند سپهر باقبال آفتاب
مزیّن و مجلّی است و پایهٔ کرسی بدولت عرشش مشرف
و معلّی مسند امانت و افضال را وجود فیض آمود مبارک
و میمون وجود [illegible] مسند جاه و جلال فرخنده و
همایون باد بحق صا[illegible] جهاد * قسم دوم در
مکاتبات تعزیت انگیز مکاتبهٔ اول مصیبت نامه که مطالعش آتش
افروز جان و مقطعش سوزنده روان بود رسید بر واقعهٔ
جان کاه آگاه گردانید حقا که ازین خبر وحشت اثر ذائقه را
حلاوت زندگانی تلخ شود و باطره دلهره شادمانی تیرگی افزود
صبح از مشاهدهٔ این حال گریبان خود درید و شام از ملاحظهٔ
این ملال لباس سیاه پوشید فلک از بار غم و الم پشت
دوتا گردید و از چشم ملائک خونابهٔ حسرت چکید آفتاب از

غایت درد و رخ زرد گشت و با مهتاب چون اهل ماتم در حلقهٔ ها لانشست آب از طراوت افتاد و خاک به خشکی بنیاد نهاد و آتش خرمن خود پاک بسوخت و باد مجنون وار اسباب کوچه گردی اندوخت هرگاه جهانیان را حال چنین باشد در دناکی من دو چند از صورت و معنی که تواند شناخت و بهم نشینی این زاویه گزین الم که تواند پرداخت * بیت * همه تن خون شوم ز دیدهٔ چشم * گر بدانم که گریه را اثر است * القصه این داستان آتش فشان دامان قلم می سوزد و بگریبان کاغذ شعله ها می افروزد از انجا که دست هر آفریده از نقد بقا کوتاه و همه را گذر برین شاه راه است درین صورت آن معنی شناس کارخانهٔ تقدیر را ناگزیر آنکه اولا خود بصبر گرایند و بعد ازان غمزدگان مصیبت را تسکین فرمایند ان الله مع الصابرین * مکاتبهٔ دوم در تعزیت دوستی تحریر یافت * خبر حیرت اثر و واقعهٔ هایلهٔ آن گل گلشن انس و باغستان قدس داغهای تازه بر دلها نهاده و چشمهٔ اشک از چشم هر آشنا و بیگانه گشاده و بلبل بیدل ناله و آه بفلک رسانید

رسانید و نرگس عشاق دار چشم نگران مانند سوسن
کبود پیرهن زبان را از گفت و گو بر بست و غنچه بصد تنگدلی
در زاویهٔ تعزیت نشست لاله از غایت حزن غرق خونابهٔ
حسرت گردید و سنبل چون زلف مهوشان بر خود بپیچید
نسرین کسی که از تحریر این حرف غم اندود قلم می سوزد
و از تقریر این مقدمهٔ الم آمود زبان شعله ها می افروزد دبراورم
بحکم آنکه لباس حیات دنیا مستعار است و عیش و نشاط این
کهنه رباط ناپایدار لاجرم آن سعادتمند کامگار بعروة الوثقای
شکیبائی معتصم بوده لب بجزع و فزع نگشایند و باستقلال
کمال دلبری و تسلی متعلقان خود نمایند * بیت * گر نخل
رفت میوهٔ او پایدار باد * دریا اگر گذشت در شاهوار
باد * مکاتبهٔ سیوم در تعزیت تحریر یافت * از
استماع خبر قضیهٔ نامرضیهٔ آن هم آغوش وطن گزینان بهشت
برین و هم آغوش چمن نشینان خلد فردوس آگین تالم و تحسر
روی نمود و ابواب حزن و ملال بر دلها کشود کتاب از نهایت
الم صورت کباب گردید و عشرت را از غایت غم خار حسرت

در جگر خاید ویده ازین واقعهٔ جان سوز اشکاب بنیاد نهاد وسینه ازین نایرهٔ شعله افروزده التهاب اقتاد آخر الامر دوستان راسخ الاتحاد به مقتضای این * بیت * عرفی * اگر بگریه میسر شدی وصال * صد سال می توان به تمنا گریستن * از جزع و فزع که داب و دلبستگان صورت و لباس است باز ماندند و تحفهٔ فاتحه و درود بر روح آن مرحوم خسته دلان گذراندند ظاهر است که آن رموز دانان کارخانهٔ تکوین و ایجاد بر بی بقائی حیات دو دمی کلی بر ده دست بحبل المتین شکیبائی که منظور بارگاه صمدیت است زده باشند آری * بیت * آن کس که اولش عدم و آخرش فناست * در حق او گمان ثبات و بقا خطاست * فصل چهارم در آداب و القاب بادشاهان کمترین فدویت کیشان عقیدت آگین بدر الدین لوح جبین را به نقوش سجده استو بندگی منقش داشته و رقوم تسلیمات غلامی باقلام انامل بر صفحهٔ تارک نگاشته موقف عرض ناصیه سایان بارگاه خواقین سجده گاه شاهنشاه ملک پناه ظل ظلیل ایزد متعال نائب مناب داود

داور بی‌همال که فلک از شوق سجودش سر بسر در خشوع است
و ملک از زمین بوسیش مو بمو با خضوع میرساند * ایضاً *
کمترین فدویت منشان جان فشان تهور خان بو صیانهٔ محمود
عقیدت آمود کلاه بر آسمان سوده و راه بندگی چون آفتاب
بسر پیموده بموقف عرض باریافتگان حواشی بساط خلافت
مناط بندگان حضرت ظل سبحانی خلیفة الرحمانی میرساند
* ایضاً * کمترین فدویان سراپا اعتقاد محمد مراد و فرط عجز و
نیاز بر آستان عبودیت داشته و جبین ارادت و
انکسار بر سجده سینه گذاشته بموقف عرض مقیمان مجالس
نور آگین و ملتمسان انجمن انجم تزیین بندگان حضرت قدر
قدرت قضا صولت باعث امن و امان جهان و جهانیان
میرساند * ایضاً * عقیدت منش سراپا نثار عبد اللطیف الف قامت
را به تسلیمات فدویت سمات نون ساخته و سر افتخار را بوسیلهٔ
سجدات نیاز تا باوج ماه بر افراخته بموقف عرض
باریافتگان انجمن انجم حشمت و مستفیضان محفل آفتاب شمع
شاهنشاه فلک بارگاه خدیو زمین و زمان خداوند تمکین و

مکان رحمت اعم آفریدگار فیض اتم پروردگار فضل سبحانی
خلیفة الرحمانی میرساند ۰ ایضا * کمترین فدویان جان نثار
عبد آستان مبارک افتخار به تقبیل عتبهٔ فلک رتبه که قبلهٔ حاجات
مقبلان حق بین است بر افراخته بعرض ملازمان آستان
سدره مکان نواب والا رکاب صاحب عالم و عالمیان
میرساند * ایضا * کمترین خانه زادان عقیدت آگین محمد امین
بعد تقدیم آداب بندگی و تسلیم قواعد پرستندگی بموقف
عرض بار یافتگان محفل سپهر نظیر و سعادت اندوزان
مجلس بهشت آئین جناب نواب والا رکاب صاحب
ارائک عظمت و اجلال رافع سایهٔ حشمت و اقبال
گره گشای کار فرو بستگان مرهم جراحت دل خستگان
صاحب زمین و زمان میرساند ۰ ایضا * داعی دولت ابد
طراز آداب و کورنشات بندگانه بجا آورده بعرض حاجبان
سدهٔ سنیه و دربانان عتبهٔ علیه نواب قدسی القاب خورشید
نقاب میرساند ۰ ایضا * پروردهٔ لطف و احسان حسین
[illegible] آداب و تسلیمات بندگی تمامت بجا آورده بموقف

بموقف عرض باریافتگان بساط فیض انبساط محفل سامی نواب والاجناب جهانیان مآب خجسته القاب نواب صاحب و قبله میرساند * ایضا * عرض داشت کمترین بندگان عقیدت انتما محمد رضا آداب و کورنشات بندگانه بجا آورده بعرض سعادت اندوزان حضور موفور السرور نواب فلک جناب سپهر اقتدار خورشید اشتهار نواب صاحب و قبله میرساند * القاب فضلا * انفاس قدسی اساس آن قبله ارباب فضائل کعبهٔ اصحاب فواضل مقتدای کاروان منازل تحقیق پیشوای رهروان مراحل تدقیق مظهر کمالات دینی مطرح انوار افاضات یقینی حضرت میان جیو مخدومی استادی مدظله ممروض بارشاد مسترشدان واثق الاتقیاء و مستفیضان راسخ الاعتقاد باد ذرهٔ بی مقدار بعد آداب عجز و انکسار که طریقهٔ عبودیت کیشان عقیدت اندیش است معروض اندوزان انجمن هدایت موطن میرساند * ایضا * ذات فیض سمات آن کاشف دقائق فروع و اصول واقف حقائق معقول و منقول مجمع الفضائل منبع الفواضل ...

میان جیو دام ظله پیوسته مرجع ارباب فضل و کمال باد
بعد ادای لوازم عبودیت و عقیدت بعرض ماشرمان آستان
فیض نشان می رساند * القاب دروبشان * آشراقات
انوار خاطر قدسی مآثر آن مظهر فیض الهی مورد کرامت
نامتناهی و سیلهٔ ارشاد انام و اسطهٔ هدایت خاص و عام
یگانهٔ بارگاه احدیت مقرب بساط صمدیت حضرت
شیخ جیو دام مجده ظلمت زدای عقیدت کیشان باد بعد
ادای آداب کورنشات فراوان و تسلیمات بیکران
بعرض بهره اندوزان محفل فیض آگین می رساند * ایضا *
لوح خاطر قدسی مظاهر آن منهل معطشان زلال کمال مجمع
افاضات انوار ذوالجلال برافرازندهٔ لوح تصوف
و برافروزندهٔ چراغ تعرف حضرت شیخ جیو دام برکاته
برقوم مکاشفات غیبی و واردات لاریبی مرقوم باد
بعد ادای تسلیمات بعرض ناصیه سایان آستان هدایت
نشان می رساند * ایضا * میامن اوقات فیض سمات
قبلهٔ ارباب تحقیق کعبهٔ اصحاب تدقیق منبع علوم روحانیه مجمع

مجمع فیوض سبحانیه مخزن لطائف قدسیه معدن معارف
انسیه بروزگار آن مسترشدان راسخ الارادت واصل
باد بعد اظهار لوازم عجز وانکسار که طریقهٔ عقیدت مندان
عبودیت و ثنا رایست خود را افرایاد ضمیر صافی پذیر سعادت
اندوزان حضور میدهد * القاب قاضی * مسند شریعت
عز او وسادهٔ امامت بصفا بذات بابرکات آن مجمع ارباب
فضائل مرجع اصحاب دلائل حضرت قاضی صاحب دام
برکاته زیب گیر و زینت پذیر باد و بعد تشید لوازم عبودیت
و تمهید مراسم عقیدت عرض باد یافتگان آستان معدلت
نشان میرساند * ایضا * ذات مجمع الحسنات آن
سالک مسالک معدلت و انصاف ماحی مراسم بدعت
و اعتساف باعث نظام شرع مبین موجب قوام دین
مبین حضرت قاضی صاحب دام افضاله باد و بعد تمهید لوازم
بندگی و تقدیم مراسم پرستندگی معروض میدارد
* القاب شعرا * بیت * زهی چراغ معانی ز فکرت تو منیر *
شعاع شعر تو چون آفتاب عالم گیر * لطائف طبع گوهر فشان و

ظرائف ذهن فیض نشان آن هنگامه آرای بزم نظم گستری
و رونق افزای مجلس شعر پروری شیراز ده بند مجموعه
سخن نخل پیوند مضامین نو و کهن نشاط بخشای غمزدگان
انبساط پیرای دل شدگان باد و بعد تحریر قصائد شوق مشحون
خاطر الهام مآثر می گرداند * ایضاً خاطر فیض مآثر آن مبدع
قوانین نکات بدیع مخترع آئین ابیات ترصیع فردوسی فصاحت
سحبان بلاغت مشیخ عنایت همواره منبع اشعار تازه
مضمون مجمع اسرار بارگاه بچون باد و بعد شرح تعداد قوانین
اشتیاق مشحون ضمیر فیض تصویر می گرداند * القاب اطبا *
ذات مسیح صفات آن مرهم بند جراحت دل خستگان کلید
کار فرو بستگان مبدع قوانین شفا مخترع آئین دوا مجمع
ملکات قدسی منبع معالجات جالینوسی مشید ضوابط حذاقت
موسس قواعد حکمت و سبب صحت علیلان شد و زنگار باعث
تندرستی ضعیفان هر دیار باد بعد ایصال دعوات شوق اشتمال
مشحون خاطر فیض آثار تصویر کرده گردد می گرداند * القاب منجمان
لوح خاطر صافی آن ادب آموز مجلس ارباب تقویم شمع افروز

افروز محفل اصحاب تنجیم واقف اسرار حقائق آسمانی
کاشف اسرار دقائق نهانی برقوم واردات غیبی مرقوم
باد بعد ترقیم صحیفهٔ وداد مشهود ضمیر بیضا تنویر می گرداند
ه القاب پدر و جد سایهٔ بلند پایهٔ آن قبلهٔ دقیقی و کعبهٔ تحقیقی افتخار
کونین استظهار دارین مشفقی مکرمی حضرت ولی نعمتی بر سر اولاد
و احفاد الی یوم القیام مخلد و مستدام باد بحرمة النون والصاد
بعد ادای لوازم آرزومندی باور اکند دولت قدم بوسی که متکفل
وصول سعادات جاودانی و متضمن حصول مرادات دو جهانیست
معروض می دارد ه اینجا ایزد جان بخش جهان آفرین ذات
علو صفت سمات آن قبلهٔ صوری و معنوی و کعبهٔ دینی و دنیوی مجمع
انواع شفقت منبع اصناف مرحمت اعضای مربیان ام را پیوسته
بر فرق عبودیت کیشان سراپا نثار پرتو انداز دارا د بعد ادای
تسلیمات عقیدت آیات که باعث حصول سعادات دارین و موجب
وصول مرادات کونین است عرض می دارد ه القاب عمو
ذات مرحمت سمات آن قبلهٔ حقیقت و مجاز کعبهٔ آرزو
و نیاز مشفقی فیض رسان مکرم مهربان حضرت عموصاحب همواره

بر سر عبودیت کیشان عقیدت پرور ظل گستر باد بعد ادای
لوازم تسلیمات بندگی سمات که سرمایهٔ سعادت جاوید است
معروض می دارد * القاب برادر کلان بجهت صوری و معنوی
شامل حال فرخنده مآل بندگان اخوت پناه عطوفت دستگاه
ملاذ مربان مشفق قدردان مربی ام باد بعد بتبلیغ رسائل آرزو
بحصول خدمت سراپا سعادت معروض میدارد * القاب فرزند
باغبان قضا و قدر نهال آمال آن غرهٔ ناصیهٔ سعادت قرهٔ
باصرهٔ دولت همیشه از رشحات سحاب الطاف خویش مثمر
داشته بکمال صوری و معنوی رساناد بعد پرتو دعوات مزید حیات که
ورد دل و جان است معلوم نماید * القاب برادرزاده صحیفهٔ حال
بهجت اشتمال آن نمود الخصائل مجموع الشمائل سعادت یار
کامگار رقم انجاح مطالب کونین و مقاصد دارین مرقوم باد بعد
ادعیه مزید عمر و حصول هر مرام اعلام رای مسرت پیرای آن فرخنده
منش آنکه * القاب برادر خورد کامگار بی نیاز آن برادر
بجان برابر فرخنده سعادت اثر را بکسب علوم فیض
لزوم فرو نگذاشته هم آغوش بهجت تازه گرداناد بعد تحریر

تحریر صحائف دعوات طول عمر معلوم آن بصارت چشم
نضارت جسم باد • خاتمهٔ کتاب مشتمل بر چندی از قوانین •
قانون اول در ترقیم آداب ورود فرامین بلیغ قضا
تبلیغ مانند وحی آسمانی که از وفق عنایات خسروانی ورود
یافته پایهٔ عزت و افتخار این ذرهٔ بی مقدار از فلک دوار
درگذرانید • ایضاً • ورود فیض آمود یرلیغ جهان مطاع پایهٔ
فخر و افتخار این فدوی جان نثار را همسر فرقدین گردانید
• ایضاً • بشرف صدور فرمان وحی توامان سر عزت
و افتخار این خانه زاد سراپا اعتقاد را از حضیض خاک بافلاک
الافلاک رسانید * ایضاً * فدوی جانفشان بشرف ورود
فرمان مرحمت عنوان جبین نیاز بسجود نمود و حقیقی نمود
• ایضاً • ورود فرمان عنایت عنوان ذره را منصب خورشید
و مور را دولت سلیمان و جمشید بخشید • قانون دوم در
تبدل اسامی مکاتیب • نوازشنامهٔ فیض آمود • سرفراز نامه •
عنایت شمامه • مرحمت نامهٔ فیض آگین • امتیاز نامه • تلطف قرین
نمیقهٔ انیقه • صحیفهٔ شریفه • گرامی نامه • تلطف شمامه • رقیمهٔ کریمه •

رقیمهٔ ملاطفت طراز ٭ رقیمهٔ الوداد ٭ نمیقهٔ الاتحاد ٭ اخلاص نامهٔ
بهجت قرین ٭ اختصاص نامهٔ نشاط آگین ٭ بهجت نامهٔ انبساط آگین
٭ بهجت نامهٔ اخلاص آمود ٭ اتحاد نامهٔ خلت شمامه ٭ نامهٔ بهجت آمیز
٭ نامهٔ فرحت انگیز ٭ مکتوب مرغوب ٭ مکتوب بهجت اسلوب رقیمهٔ
خلت طراز ٭ مکاتبهٔ دل نواز ٭ مراسلهٔ نشاط افزا ٭ نامهٔ دلگشای ٭ نامهٔ
مسرت پیرا ٭ مفاوضهٔ صداقت مشحون ٭ مکاتبهٔ اخلاص مضمون ٭
نامهٔ صداقت مضمون ٭ نامهٔ اخلاص مشحون ٭ صداقت نامهٔ
اخلاص آمیز اتحاد نامهٔ اختصاص انگیز ٭ ورود یا مسره ٭
قانون سیوم در بیان الفاظ وصول مکاتبت ٭ ورود
یافت ٭ پرتو ورود انداخت ٭ ورود نمود ٭ شرف اصدار
یافت ٭ عز ایراد یافت ٭ بهجت افزود ٭ مسرت افزای دل
اتحاد منزل گردید ٭ نشاط بخش دل مشتاق گردید ٭ مالدوش بهجت
تازه گردید ٭ هم آغوش مسرت بی اندازه ساخت ٭ تسکین ده
خاطر حزین گردید ٭ انبساط پیرای خاطر اخلاص مآثر گردید ٭
باعث مزید انبساط گردید ٭ موجب مسرت و نشاط گردید ٭ بهجت
بخشای دل اخلاص گزین گردید ٭ موجب انشراح سینهٔ بی

کینه گردیده ۰ باعث نشاط خاطر و اتحاد گردیده ۰ باعث ازدیاد بهجت
خاطر صفا ایا اخلاص گردیده ۰ باعث نشاط خاطر اخلاص سرشت
گردیده ۰ غم‌زدای دل تو دوستی منزل گردیده ۰ ظلمت زدای آیینهٔ خاطر
و داد مظهر گردیده ۰ غم زدای سینهٔ نور گستر ای گردیده ۰ قانون
چهارم در معنی نوشتن مکتوب الیه ۰ مرقوم قلم عنبر رقم گشته
بوده ۰ نگارش خامهٔ مردست شمامه گردیده بوده ۰ نگارش یافتهٔ قلم
علوفت رقم گردیده بوده ۰ رقم پذیر کلک عطوفت
سالک گردیده بوده ۰ نگارش پذیر قلم بدائع نگار شده بوده ۰ رقم
پذیر خامهٔ صنائع آثار شده بوده ۰ مرقوم قلم کلمه سنج معنی بار
گردیده بوده ۰ مرقوم نموده بودند ۰ نگارش یافتهٔ کلک گوهر
سالک گردیده بوده ۰ نگارش کلک چهره طراز شده بوده ۰
اسپارفته بوده ۰ اشاره شده بوده ۰ تحریر پذیر قلم بهجت تصویر
شده بوده ۰ مرقوم قلم مریم شیم گشته بوده ۰ قانون پنجم در رقیم
حقائق حالات بعبارات مختلفه گذارش حال بکرم داد ربیمثال
و از توجه آن قبلهٔ امانی و آمال به نیک منوال است جریان اوقات
مقرون بشکر واهب العطایا ست ۰ احوال این محال مقرون بشکر

ایزد متعال است • مانند و به دامن سدود قرین حمد رب المعبود است • مجاری حالات این حوالی مقرون بعنایات لایزالی است • واقعات این سرزمین موجب ستایش ایزد جهان آفرین است • گذارش حالات این نواحی مستوجب حمد الهی است • قانون ستم در رشته الفاظ توقع • زجا که • امید که • ترصد که • تولا که • مأمول که • مرجو که • مترصد که • مقتضای عقل دوربین آنکه • مقتضای علو فتوت کریمانه آنکه • طریق مودت و اتحاد آنکه • شایسته دوربینی آنکه • مناسب یکجهتی آنکه • تولای مودت صمیمی آنکه • آئین مروت و فتوت آنکه • اتحاد والی مقتضی آنکه • فقط • امید که این جامع الفوائد بحکم این بیت دلنشین ❁ بیت ❁

سخنم قطره بود و سمع المثنیان صدفش • قطره را دولت دردانه شدن از صدف است • تا ابر بهار آبرو بخش چهره گل و باد نوروزی غنچه کشای منقار بلبل است چون صفحه رخسار نازنینان زهره جبین منظور نظر اهل دلان سخن آفرین باد • بیت •

از همت آنکه ایزد پاک • کرد است مخاطبش بلولاک •

خاتمة الطبع

برضمایر ارباب بلاغت واضح باد که پیشتر ازین نسخهٔ جامع القوانین طبع درآمده بود الحال همه بصرف درآمده بنا بر عامه بهرهٔ عبد العزیز باز به طبع در آورده امید از محبان آنکه بشرط خواهش اگر بلمبه چون و ب بمحلهٔ مرزا پور به طبع خانه ام جویند البته خواهند یافت بتاریخ پنجم شهر جمادی الاول سنه ۱۲۵۵ هجری

تمام شد

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۸	الاِفهام	الْاَفْهام	۱۷	۲	سارحة	ساحة
۳	۸	کاتبه	کاتب	۱۹	۵	داوات	وآداب
۴		مرزع	مزرع	ایضا	۹	پرواز	پرواز
۵	۱	کتوباب	مکتوبات	ایضا	۱۱	یاد	بار
۶	۹	تدقیق	تدقیق	۲۰	۱۳	بدانجام	بعد انجام
ایضا	۸	عمیم اسفاق	عمیم الاشفاق	۲۱	۱۴	رب عفور	رب الغفور
۸	۹	طریقه	طریقهٔ	ایضا	۱۵	کبیر	کثیر
۱۱	۱۴	گزاز	گداز	۲۲	۱۴	اغلاط	اغلاط
۱۵	۱۶	اطلبوا	اطلبوا	۲۳	۷	گردانا و	نگردانا و

ص	س	غ	ص	ص	س	غ	ص
۲۴	۳	تاسہ	تاسہٴ	۳۶	۱	کرد فع	دفع
ایضا	۸	سکم	شکم	۳۹	۶	پنداشتہ	پنداشتہ
ایضا	۱۱	یقسیاکہ	یقینا کہ	۵۳	۲	بدسوک	بدسلوکی
۲۵	۷	پذیز	پذیر	۵۴	۸	چشمہ	چشم
۲۷	۱۲	باطن	باطن	۵۵	۱۲	بازہ	سازہ
۲۸	۱	سر	بیش	ایضا	۱۳	ہ	ہ
ایضا	۱۲	تمییز	تمیز	۵۷	۱۶	ارزوی	ازروی
۳۲	۳	بلالب	بطالت	۶۱	۱۶	سرپا	سراپا
۳۶	۱۳	مانزن	ملتزمان	۶۳	۱۳	دلیری	دلبری
۳۷	۳	دریغ	دریغ	۶۴	۷	براوریش	برادری
۳۸	۸	نکیہ	نکتہ	ایضا	۱۶	ادا	ادا
۳۹	۱	سیماتن	سیمین	۶۵	۲	ہفتم	ہفتم
ایضا	۱۰	جام	عام	۷۱	۱۴	سمثیات	رکمیات
ایضا	[illegible]	پیالہ	پیالہ	۷۲	۱	مرکہ	مرکان
۴۳	۱۰	منبول	مقبول	۷۳	۱	ظہور	ظہور
ایضا	۱۶	بمواصلت	بمواصلت	۷۷	۱۹	نشانم	نشانم
۴۵	۳	لمی	لمحہ	۸۲	۱۵	پسامان	سامان

تمت

۱

نبود انتقام ز بزرگان عجب

نبودن ز حبیب ترک ادب [illegible]

فهرست کتاب انشاء بهار عجم که مسمی بتاج الانشاات است